

یادداشت های قرآنی

مرحوم الحاج قاضی عبدالرزاق «نسیمی»

تهیه و تدوین: بسم الله «شریفی»

شناسنامه کتاب:

نام کتاب: یاد داشت های قرآنی الحاج مرحوم عبدالرزاق «نسیمی»

تهیه و تدوین: بسم الله " شریفی "

ناشر: نهاد فرهنگی واجتماعی مردم روشن ضمیرمیهن

شماره گان: 1000 نسخه

زمان چاپ: بهار 1390 هـ ش

چاپ: مطبعه کاروان

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب:

صفحات	عناوین
5	پیشگفتار
8	شناسنامه قضاوتپوه مرحوم الحاج عبدالرزاق «نسیمی»
11	سورة الرحمن در (نظم)
30	تفسیر سورة التكاثر
39	قرآن برای عموم طبقات و جمعیت ها معجزه است
40	در باره فضیلت علم و شرف علماء
55	ایمان، اسلام، فاسق و گناه کار
78	مرگ انسان
85	اسراء و معراج محمدی (ص)
93	وظایف دینی در باره اولاد
100	شناسنامه تهیه کننده و سپاسنامه

پیشگفتار:

الحمد لله الذى أنزل القرآن وحفظه الى يوم الدين، والصلاة والسلام على رسوله القائل قولوا لا إله إلا الله تفلحوا وعلى آله واصحابه واتباعه الذى رفعوا لواء التوحيد.

اما بعد:

بدون تردید کسیکه در وادی معرفت، قرآن و اسلام شناسی گام می نهد و میکوشد با ایمان کامل و استقرار خاطر مسیر پر فراز و نشیب زندگی را طی کند، به حق شخص ماندگار در حافظه تاریخ و بشریت میگردد.

انسان های واقعیت گرا، پر تلاش، و حقیقت جو آنهایی اند که قضیه نجات خود و انسانیت را در قالب های گوناگون و به شیوه های مختلف در سر می پروراندند و میکوشند جامعه بشری را از مسیر خطر ناک که انسانیت و معرفت را در خطر مواجهه میسازد به شاهراه سعادت و بدور از منجلاب بد بختی رهنمون شوند.

رهروان این مسیر و هدایت یافتگان مکتب انسان ساز نبوی(ص) در طول حیات خویش با عشق و علاقه غیر قابل وصف خود همیشه در تکاپو و تلاش اند تا در زنده نگهداری ارزشهای اسلامی، شعایر ناب و گرانبهای محمدی(ص) و تحکیم نظام اسلامی؛ عمر و وقت نهایت پر ارزش و خدادادی شان را به

مصرف برسانند و ازین رهگذر در نجات بشریت مطابق هدف خلقتش سهمی بسزائی را ایفاء نمایند.

کتابی را که هم اکنون مطالعه میفرمائید طی چندین سال و در مکان های مختلف بطور پراکنده توسط مرحوم الحاج عبدالرزاق «نسیمی» با یک عالمی از شور و شوق به رشته تحریر در آورده شده است.

قاضی عبدالرزاق «نسیمی» با وصف مشغله های دادگاهی و مشکلات زندگی با اغتنام از فرصت کمی که پیدا کرده است دست از مطالعه برداشته و مطالعه عمیق و وافر او سبب شده است که قلم بردارد و در فضای مملو از عشق و آرزو نسبت به دین و ارزشهای والای انسانی مطالبی زیادی را در قالب های متنوع به رشته تحریر درآورد که این کتاب نتیجه زحمات و شاید بی خوابی های آن مرد اسلام دوست باشد که اینک من و شما از آن خوشه چینی میکنیم.

حقیقتاً انسان های آگاه، چیزفهم و خبیر علی رغم تلاشهای مذبحخانه دشمنان اسلام در صدد آنند که چهره اصیل و واقعی دین مقدس اسلام را به منکران و مغرضان دین نبوی (ص) طوری آشکار نماید که جلو تهمت بندی های اسلام زدایان را به خوبی گرفته باشند، چنانچه در (نظم) آوردن سورة الرحمن شریف و سایر نوشته های جناب نسیمی صاحب دال بر این امر میباشد.

من از مطالعه یاد داشت های متعدد مرحوم نسیمی صاحب
(بآنکه او را با کمال تأسف در حال حیات ندیده بودم) پی بردم
که او یک قاضی توانا، یک نویسنده خوب، یک معتقد با اراده،
یک اسلام شناس فرهیخته و بلاخره یک انسان با وقار و با عزم
بوده است.

خوشحالم ازینکه توفیق رفیقم شد تا به تهیه و ترتیب این
اثر پر فروغ همت بگمارم و یاد داشت های قاضی صاحب را با
کمال یک عالمی از اشتیاق تحت عنوان (یاد داشت های
قرآنی) به نگارش بگیرم، و امید وارم که خوانندگان این رساله
برای مرحوم قاضی صاحب فردوس برین و برای من سعادت
دارین را از بار گاه کبریائی مسئلت نمایند.

با عرض حرمت بی پایان

بسم الله «شریفی»

شناسنامه قضاوتپوه مرحوم الحاج عبدالرزاق «نسیمی»

قضاوتپوه عبدالرزاق «نسیمی» فرزند حاجی محمد نسیم بوده و در سال 1310 هـ ش در ولسوال نهرین ولایت بغلان دیده به جهان گشوده است. نامبرده دروس دینی و شرعی ابتدائی خویش را از پدر و کاکایش آموخته و سپس در سال 1319 هـ ش شامل مکتب ابتدائیه ی نهرین گردیده و بعد از فراغت از صنف ششم، شامل مدرسه علوم شرعیه ی وقت وزارت معارف که (مقر آن در پغمان بود) گردید و در سال 1332 هـ ش از آن مدرسه فارغ و به دانشکده (پوهنچی) شرعیات دانشگاه کابل راه یافت.

موصوف در سال 1336 هـ ش از آن دانشکده فارغ و از طرف وزارت عدلیه به حیث مفتی محکمه ی ابتدائیه ی فیض آباد (بدخشان) مقرر و شامل مسلک مقدس قضاء گردید.

نسیمی صاحب وظیفه ای قضائی را در ولایات مختلف از جمله در فاریاب، چاه آب ولایت تخار، لغمان، غور، سمنگان و... در محاکم متعدده ورشته های مختلف یعنی حقوقی، مدنی، جزائی و تجارتی در مراحل ابتدائیه، مرافعه، استیناف و استیناف های مرکزی به حیث اعضای اصلی و علی البدل عهده دار بوده

وبه صورت فوق العاده در یک زمان در چندین محکمه مؤظف بوده است.

قضاوتپوه عبدالرزاق «نسمی» در سال 1370 هـ ش به حیث رئیس عمومی محکمه عالی استیناف مرکزی ستره محکمه (دادگاه عالی) و در سال 1385 هـ ش به حیث عضو ریاست تدقیق و مطالعات ستره محکمه ایفای وظیفه نموده است. مطالعه ی کتب و آثار علمی درهمه ی ادوار زندگی او جزء لاینفک حیاتش بوده، کتاب و مطالعه را در بخش های گوناگون بهترین همکلام خود میدانسته است.

مقالات و نوشته های علمی او در جراید، مجلات و روزنامه های: (بدخشان، اتحاد، فاریاب، بیدار، عرفان، پیام حق، میرمن، پیام وجدان، پیام روز، عقاب و...) در زمان ها و ولایات مختلف چاپ شده و او یک همکار خوب برای تازه نویسندگان بوده است.

قاضی صاحب در سمینارها و کنفرانس های قضائی و علمی در مرکز و ولایات به حیث افراد برجسته مجلس اشتراک ورزیده و در تدوین قانون اساسی وقت و سایر قوانین عضویت کمیته های مربوطه را دارا بوده است.

نسمی صاحب به کشور های: (عربستان و روسیه) سفر های رسمی و غیر رسمی داشته و امتیاز عضویت اصلی انجمن حقوقدانان کشور را نیز کسب نموده است.

قاضی صاحب در طول بیشتر از 34 سال خدمت متواتر،
وظایف محوله اش را بوجه احسن انجام داده و ستره محکمه نیز
چندین بار از خدمات وی تشکری و سپاسگزاری نموده و حتی
نبود او را یک ضایعه ی قضائی دانسته است.

مرحوم قاضی صاحب در نهمین میزان سال (1389 هـ
ش) به عمر 79 سالگی زندگی را درایام تداوی در کشور
هندوستان پدرود گفته و به رحمت ایزدی پیوست.
روحش شاد و یادش گرامی باد!

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة الرحمن در (نظم)

«نسمی صاحب» با داشتن یک روحیه عالی که سر شار از معنویت و معرفت است درین مبحث کوشیده است سورة الرحمن را به نظم در آورد. او با آنکه بیان داشته است که هر گز شعر نگفته ام و شاعر هم نیستم احساس و جذبات قلبی خویش را که توام با سوز و گداز معرفتی است ازین سورة قرآنی آشکار ساخته که روح هر مسلمان را تحت تأثیر قرار میدهد او میگوید: هرگز من این جرئت را نمیتوانم و حق هم ندارم که گفته های خود را شعر بنامم، زیرا نه سجع دارد و نه قافیه. نمیدانم که در کدام اوزان بحری آن را وزن خواهند نمود که دسته و شاهین و همه ترازوی سنجش از هم خواهد پاشید. او در مورد سرایش این نظم میگوید: در ماه مبارک رمضان سال 1420 هـ ق، که مصادف با بروج قوس و جدی سال 1378 هـ ش بود، با اغتنام از اوقات گران بها و بخشش آفرین رمضان المبارک که ماه تجدید پیمان با خدا (ج) و رسولش (ص) و ماه نزول قرآن مجید و تجدید سال نزول آن میباشد، این تحریک ذهنی ایجاد گردید که اگر بتوانم سورة الرحمن شریف را با تکرار 31 مرتبه آیت (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) که دارای سجع و قافیه متوازن

و شبیه و کلام مؤثر میباشد، ترجمه آنرا به نظم (دری) در آورم. نسیمی صاحب در اخیر این تفسیر از خوانندگان محترم خواسته است: (اگر مورد پسند خاطر عاظر ایشان واقع نگردید، به احترام از الفاظ و معانی قرآنی، الفاظ رکیک را نثارم نخواهند فرمود، بلکه دعای مغفرت میخواهم). شایان ذکر میدانم که قاضی صاحب در یاد داشت های خود ختم (پایان) نظم آوری این سوره را برج جوزای سال 1380 هـ ش بیان داشته است.

به نام نامی الله یکتا سر آغاز کلام حق تعالی
خداوندی که بس بخشنده باشد که او بودست همیشه رحم والا.

الرَّحْمَنُ (1) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (2): خداوند مهربان قرآن را یاد داد.
خَلَقَ الْإِنْسَانَ (3): انسان را بیافرید.
عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (4): به او بیان (آنچه در دل است) آموخت.
خداوندی که انسان آفریده چه نیکو صورت و جان آفریده
بیاموختش وی را علم و قرآن چه زیبا سهل و آسان آفریده.
الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (5): خورشید و ماه برابر حساب (منظمی در
چرخش و گردش) هستند.
حساب شمس و قمر باشد برابر حساب روز، ماه و سال آش سراسر
به تحویل و به تفصیل و به تعدیل به تقصیر و به تطویل ماه انور.

وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (6): گیاهان و درختان برای خدا سجده می کنند و کرنش می برند.

درختان و گیاه و هر چه مخلوق به تسبیح و اطاعت گشته مغروق
 فرود آرند سرها را به سجده به دربار خدای حی معشوق.

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (7) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (8) وَأَقِيمُوا
 الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (9): آسمان را برافراشت، و
 قوانین و ضوابطی را گذاشت. هدف (از ایجاد قوانین و ضوابط
 در عالم هستی) این است که شما هم (قوانین و ضوابط را در
 زندگی فردی و اجتماعی خود رعایت کنید و) از (حد و مرز)
 قوانین و ضوابط (مقرره) تجاوز نکنید. در وزن کردن و
 برکشیدن (کالاها و در متر کردن و اندازه گیری چیزها)
 دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید (و کم و کاست ندهید و
 کم فروشی نکنید).

خداوند آسمان را داده رفعت ترازو را نهاده بر عدالت
 نخواهد او قصوری در ترازو که این دنیا بنا شد بر عدالت.

وَأَنزَلْنَا الرُّسُلَ فِي الْأَنْبَاءِ (10): خداوند زمین را برای (زندگی) انسانها
 آفریده است.

زمین را گسترده بهر زندگانی
 اگر باشد تلاشت بر اطاعت
 که دنیا را به راحت بگذرانی
 به روز آخرت یابی جاویدانی.

فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (11): در زمین میوه‌های فراوان، و از جمله خرما است که دارای غلاف است. وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (12): و (در زمین) گیاهان خوشبو وجود دارد، و همچنین دانه‌هایی است که در میان پوسته قرار دارند.

همه قسم فواکه نخل خرما زمین نازنین دارد مهیا
ز انواع گل ها و ریاحین تماشا میکنی در کوه و صحرا.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (13): (ای گروه جن ها و انسانها!) کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید. کدامین را دروغ دانید ای جن و انسان
ز نعمت های گوناگون رحمان.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (14) وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ (15): خدا انسان را از گِل خشکیده‌ای همچون سفال آفریده و جن را از زبانه شعله‌ور آتش خلق نموده است. خداوند انسان را از گِل آفریده ولی خوشبو و خوشدل آفریده ز قدرت های خود باری تعالی پریان را از آتش مشتعل آفریده. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (16): (ای گروه جن ها و انسانها!) کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید. کدامین را دروغ دانید ای جن و انسان

ز نعمت های گوناگون رحمان.
رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (17): او پروردگار مشرقها و
پروردگار مغربها است.

دو مشرق و مغرب آفریده محمد را به یثرب آفریده
از آن باشد تحویل مه و سال بهار و خزان را یضرب آفریده.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (18): (ای گروه جن ها و انسانها!)
کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
کدامین را دروغ دانید ای جن و انسان
ز نعمت های گوناگون رحمان.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (19) يَبِينُهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ (20): دو
دریای (مختلف شیرین و شور، و گرم و سرد) را در کنار هم روان
کرده است و مجاور یکدیگر قرار داده است. اما در میان آن دو
حاجز و مانعی است که نمی گذارد یکی با دیگری بیامیزد و
سرکشی کند.

کنارهم دو دریا شور و شیرین نگرندند خلط باهم روی تلقین
میان آن دو بحر مانعی هست ولی بیند ورا یک چشم حق بین.
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (21): (ای گروه جن ها و انسانها!)
کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
کدامین را دروغ دانید ای جن و انسان
ز نعمت های گوناگون رحمان.

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (22): از آن دو، مروارید و مرجان بیرون می آید.

دودریا پر ز مروارید و مرجان صدف بر پشت ماهی مست و خندان. همه باشد ز قدرت های آن ذات برای زبش و هم نفع انسان

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (23): (ای گروه جن ها و انسانها!) کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید. کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان ز نعمت های گوناگون رحمان.

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (24): خدا کشتیهائی ساخته و پرداخته (آفریدگان خود به نام انسانها) در دریاها دارد که همسان کوهها هستند.

به بحر کشتی ها لنگر نهاده به قلمز مثل کوه هایش بزاده ز قدرت های قدیر یکتا به دست بشر گردد مهیا چه کشتی های کوه پیکر به بحر ها همه قامت کشد چون کوه بابا همه باشد برای نفع انسان خدا به دست های بشر کرده پیدا.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (25): (ای گروه جن ها و انسانها!) کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.

کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان
زنعمت های گوناگون رحمان.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (26): همه چیزها و همه کسانی که بر روی زمین هستند، دستخوش فنا می گردند.
وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (27): و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو می ماند و بس.

هر آن چی که در روی زمین است تباهی و فنا او را کمین است
به جز آن ذات حی و حق تعالی بزرگی و جلالش حق الیقین است.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (28): (ای گروه جن ها و انسانها!)
کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.

کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان
زنعمت های گوناگون رحمان.

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (29): همه چیزها و همه کسانی که در آسمانها و زمینند (به زبان حال یا قال، روزی و نیاز خود را) از خدا درخواست می کنند. او پیوسته دست اندرکار کاری است.

همه عالم چه در آسمان و زمین است نیازدار لطف رب العلمین است
به دربار خدا باشند محتاج از او خواند که ارحم الراحمین است
خدا هر روز دارد شغل و کاری بدیع و تازه باشد سبزه زاری
همه کارش بود بر نحو اعجاز نباشد مثل سابق بلکه ممتاز.

فَبَايَ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (30): (ای گروه جن ها و انسانها!)
 کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
 کدامین را دروغ دانید ای جن و انسان
 ز نعمت های گوناگون رحمان.

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ (31): (ای پریها و انسانها! به حساب شما
 خواهیم پرداخت.
 حساب کار دنیا شد چو انجام به کار آخرت باشید در دام
 بگیرم حساب اول و آخر زجن وهم انس آن روز فرجام.

فَبَايَ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (32): (ای گروه جن ها و انسانها!)
 کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
 کدامین را دروغ دانید ای جن و انسان
 ز نعمت های گوناگون رحمان.

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (33): (ای گروه پریها و
 انسانها! اگر می توانید از نواحی آسمانها و زمین بگذرید، بگذرید،
 ولیکن نمی توانید بگذرید مگر با قدرت عظیم (مادی و معنوی).
 شما ای آدمیان و پریان گریزید و برانید سوی آسمان
 کجا باشد گریختن، تاختن را کجا خواهید رفت از ملک سلطان.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (34): (ای گروه جن ها و انسانها!)
 کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
 کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان
 ز نعمت های گوناگون رحمان.

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ (35): آتش
 بی دود و مس گداخته به سوی شما روانه می گردد و بر سر شما
 ریخته می شود، و شما همدیگر را نمی توانید یاری بدهید.
 فرستاده شود در آتش و دود گروه مجرمان از هر دو مولود
 کجا باشد که گیرند انتقامی به جز آن مشرکینش نیست مقصود.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (36): (ای گروه جن ها و انسانها!)
 کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
 کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان
 ز نعمت های گوناگون رحمان.

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (37): بدانگاه که
 آسمان شکافته شود، و گلگون گردد همچون روغن
 گداخته (حوادث هولناکی رخ می دهد که به گفتار در نمی آید).
 در آن روزی که آسمان پاره گردد همه گلگون چو رنگ لاله گردد
 همه هموار باشد، تیست و پاشان به رنگ درد روغن پاره گردد.

فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (38): (ای گروه جن ها و انسانها!)
 کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
 کدامین را دروغ دانید ای جن و انسان
 ز نعمت های گوناگون رحمان.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (39): در آن روز هیچ پری
 و انسانی از گناهش پرسش نمی گردد (چرا که آن روز زمان
 تخریب جهان است؛ نه وقت سؤال و پرسش یزدان).
 نپرسندز آدمیان و پریان به روز بعث از هیچ کاری
 سوال حشر و موقف ها در آنجا باشد با این قول سازگاری.

فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (40): (ای گروه جن ها و انسانها!)
 کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
 کدامین را دروغ دانید ای جن و انسان
 ز نعمت های گوناگون رحمان.

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّئَاتِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأُقْدَامِ (41):
 گناهکاران با قیافه هایشان شناخته می شوند، و ایشان با سرها و
 پاها گرفتار می گردند.
 شناسی مجرمان در حین رویت ز چشمان نبود وزشت طلعت
 کسان از موی پیشانی و از پا جحیم و نار سوزان هست مکت.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (42): (ای گروه جن ها و انسانها!) کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.

کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان

زنعمت های گوناگون رحمان.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (43) يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَيَمِينُ حَمِيمٍ أَنْ (44): این همان دوزخی است که گناهکاران پیوسته آن را دروغ می نامند و تکذیب می کنند. گناهکاران در میان آتش دوزخ و آب بسیار گرم و سوزان در رفت و آمد خواهند بود.

جزای مجرمان باشد جهنم که تکذیب نمودندی تنعم
میان شعله های قعر آتش به آب جوش و سوزان میشند ملایم.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (45): (ای گروه جن ها و انسانها!) کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.

کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان

زنعمت های گوناگون رحمان.

وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (46): هر کسی که از مقام پروردگار خود بترسد، باغهایی (در بهشت) دارد.

هر آنکه ترس دارد از خدایش همی جوید ره نیک و صوابش
دو جنت باشد او را مزد وعده زالطاف خدای ذوالجلالش.

فَبَإِیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ (47): (ای گروه جن ها و انسانها!) کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.

کدامین را دروغ دانید ای جن و انسان
زنعمت های گوناگون رحمان.

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (48): باغهایی که دارای انواع درختان پرمیوه ، با شاخه های تر و شاداب است.

درختان جنت پر برگ و بار است که سبز و شاخه هایش سایه دار است
درختانی که هر نوع میوه دارند زنوع نخل و انگور انار است.

فَبَإِیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ (49): (ای گروه جن ها و انسانها!) کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.

کدامین را دروغ دانید ای جن و انسان
زنعمت های گوناگون رحمان.

فِیهِمَا عِیْنَانِ تَجْرِیَانِ (50): در آنجاها چشمه سارانی جاری است.
چشمه های جنت مست و جاری ز آب های زلال و صاف باری
نگردند خشک ز لطاف رحمان نمایند سبز و خرم آبیاری.

فَبَإِیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ (51): (ای گروه جن ها و انسانها!) کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.

کدامین را دروغ دانید ای جن و انسان

ز نعمت های گوناگون رحمان.

فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (52): در آنجاها از هر میوه ای ،
انواع و اقسامی موجود است.

دو جنت هر یکی دارد دو میوه تفاوت دارند در طعم و مزه
چنان شیرین و خوش طعم در تناول برای اهل جنت سهل و ساده.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (53): (ای گروه جن ها و انسانها!)
کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان
ز نعمت های گوناگون رحمان.

مُتَكِّينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَاطِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانِ (54):
بهشتیان بر فرشهایی تکیه می زنند و می لمند که (چه رسد به
رویه های آنها) آسترهای آنها از ابریشم ضخیم است. و میوه های
رسیده باغهای بهشت نزدیک و در دسترس است.

خدا ترسان را که جنت باشد مأوی ز ابریشم های سطر دارند متکا
بهشت های که دارند میوه نزدیک به ظاهر هم به باطن باشند زیبا.
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (55): (ای گروه جن ها و انسانها!)
کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.

کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان
ز نعمت های گوناگون رحمان.

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (56): در باغهای بهشت زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند و پیش از آنان کسی از انسانها و پریها با ایشان نزدیکی و مقاربت نکرده است.

همه حورانِ فرواندازچشمان به عصمت و به عفت مقبول یزدان
نه انسان و نه جنی لمس کردش همیشه تازه و بکر اند به مردان.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (57): (ای گروه جن ها و انسانها!) کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید.
کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان
زنعمت های گوناگون رحمان.

كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ (58): انکار که آن حوریان، یاقوت و مرجانند.

خداوندی که حوران آفریده فرو افکنده چشمان آفریده
ندیده چشم آنها هیچ کس را همه را حور الاعیان آفریده
چنان زیبا و مقبولند حوران تو گویی آن همه یاقوت اند و مرجان
کجا باشد توان و قدرت من که گویم وصف آن ماه تابان.
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (59): (ای گروه جن ها و انسانها!)
کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید.
کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان
زنعمت های گوناگون رحمان.

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (60): آیا پاداش نیکی کردن جز نیکی دیدن خواهد بود؟

نباشد مزد خوبی جز نکویی
همین حرفیست در قرآن بجویی
زاق—وال و احادیث تا به قرآن.
شده تأکید بر پاداش احسان

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (61): (ای گروه جن ها و انسانها!)
کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان
ز نعمت های گوناگون رحمان.

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ (62): جدای از باغهای پیشین، باغهای دیگری
وجود دارد.

به جز آن دو، جنت دیگر تعین است همه سرسبز و تیره بر یقین است
بود بوستان اول بهر نیکان این پاداش اصحاب الیمین است.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (63): (ای گروه جن ها و انسانها!)
کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان
ز نعمت های گوناگون رحمان.

مُدْهَامَّتَانِ (64): هر دو کاملاً سرسبز و خرم هستند (و از شدت
سبزی و شادابی به سیاهی می زنند).

دو بوستانی که باشد سبز و تیره سیاهی اش کند چشم را خیره
قشک و دلربا، مقبول و زیبا بگشته دور و دورش مثل رعنا.

فَبَإِیَّ آلَاءِ رَبِّکُمَْا تُکَذِّبَانِ (65): (ای گروه جن ها و انسانها!)
کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
کدامین را دروغ دانید ای جن و انسان
زنعمت های گوناگون رحمان.

فِیهِمَا عَیْنَانِ نَضَّخَتَانِ (66): در آن باغها چشمه هائی است که
قلقل کنان از زمین می جوشند.
فواره کرده دو چشمه در دوجنت که افزوده بر آنها زیب وزینت
بود خوشگوار آب زلالش بگشته صاف به أمر ذوالجلالش.

فَبَإِیَّ آلَاءِ رَبِّکُمَْا تُکَذِّبَانِ (67): (ای گروه جن ها و انسانها!)
کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
کدامین را دروغ دانید ای جن و انسان
زنعمت های گوناگون رحمان.

فِیهِمَا فَآکِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ (68): در آن باغها انواع میوه ها و از
جمله خرما و انار است.

دو جنت میوه ها دارد نخل و رمان نباشد مثل آن در باغ و بوستان
چنان شاداب و شیرین پر حلاوت که در دنیا نباشد مثل آنان.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (69): (ای گروه جن ها و انسانها!)
 کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
 کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان
 ز نعمت های گوناگون رحمان.

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ (70): در میان باغهای بهشت، زنان خوب و
 زیبا هستند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (71): (ای گروه جن ها و انسانها!)
 کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.

کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان
 ز نعمت های گوناگون رحمان.

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (72): سیاه چشمانی که هرگز از
 خیمه ها بیرون (نمی شوند و اینجا و آنجا بدنبال کارهای ناپسند)
 نمی روند.

به آن جنت که حوران در حجله باشند چنان زیبا و مقبول هم شیفته باشند
 همه حوران خوشخوی و خوش خلق برای شوهرانش در خیمه باشند.
 فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (73): (ای گروه جن ها و انسانها!)
 کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.

کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان
 ز نعمت های گوناگون رحمان.

لَمْ يَطْمِئِنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (74): پیش از آنان، کسی از انسانها و پریها با ایشان نزدیکی و مقاربت نکرده است.

زنان جنت و حوران بهشتی ندیده چشم شان هیچ انسی و جنی نه لمس کرده ایشان را وجودی همه باشند پاک و نیک سرشتی همه حوران باشند محبوب و زیبا ندیده چشم شان هیچ انس و جن را طیب و طاهر باشند همه حوران که جنت هست یقیناً جای پاکان.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (75): (ای گروه جن ها و انسانها!) کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان
ز نعمت های گوناگون رحمان.

مُتَكَبِّرِينَ عَلَى رُفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبَقَرٍ حِسَانٍ (76): بهشتیان بر بالشهای نگارین گرانهای سبز رنگ تکیه می زنند، و بر فرشهای منقش بی نظیر بسیار زیبا می لمند.

همان سیمین تنان پرنیان پوش سمن رخسارگان پاکیزه آغوش همه بر بالش های سبز و خضرا به بالای سریر مثل قبا پوش.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (77): (ای گروه جن ها و انسانها!) کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید.
کدامین را دروغ دانید ای جن وانسان
ز نعمت های گوناگون رحمان.

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (78): نام پروردگار
بزرگوار و گرامی تو، چه مبارک نامی است!
خدا یا نیکوست ذات ذوالجلالت زاکرامت زدی تاج کرامت
«نسیمی» بنده بی چاره وزار به ختم کار نصیبش کن سعادت.

تفسیر سوره التکاثر

این سوره مکی بوده و شامل هشت آیت میباشد.

أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ (1): مسابقه افزون طلبی و نازش (به مال و منال و خدم و حشم و ثروت و قدرت) شما را به خود مشغول و سرگرم می دارد.

حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (2): تا بدان گاه که (می میرید و) به گورستانها می روید (و کار از کار می گذرد).

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (3): هان بس کنید! (بعد از مرگ) خواهید دانست (که چه خاکی بر سر خود ریخته اید).

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (4): باز هم (می گویم:) هان بس کنید! خواهید دانست (که چگونه خود را خانه خراب و بدبخت کرده اید).

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (5): هان بس کنید! اگر آگاهی قطعی و یقینی داشته باشید (و از فرجام کار خود کاملاً باخبر باشید، از این مسابقه افزون طلبی و مباهات به قدرت و ثروت دست می کشید و به کار آخرت می پردازید).

لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (6): شما قطعاً دوزخ را خواهید دید.

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (7): باز هم (می گویم:) شما آشکارا و عیان، خود دوزخ را خواهید دید (و در آن خواهید افتاد).
ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (8): باز در آن وقت یعنی در روز دیدن قیامت سوال ها پرسیده میشوید از یکدیگر خود از نعمت های که در دنیا بشما ارزانی شده بود از صحت، فراغت، امنیت، طعام های گوناگون، نوشیدنی های گوارا ولذیذ و سایر نعمت ها.

تفسیر: ای مردم شما را مال و متاع دنیا، کثرت اولاد، قوم و غیره از ذکر قیامت غافل ساخته است، هیچ وقت مرگ به یادتان نمی آید ولی باید بدانید که مرگ حتمی است و این شتر حتماً درپیش روی شما زانو می زند چنانچه خداوند میفرماید: (فورب السماء والارض انه لحق مثل ما أنکم تنطقون) [الذاریات: 23]. یعنی قسم است به پروردگار آسمان و زمین هر آینه این خبر یعنی خبر مرگ و قیامت راست است مثل آنکه شما سخن میزنید. یعنی چنانیکه به حقانیت گفتار خود معتقد هستید همان طور امور موعود خداوندی را حق و درست بدانید که آمدنی است و در وجود خود تان بچشم خود می بینید ولی مصروفیت های دنیوی، زیادتی مال و متاع، مقام و حشمت و ریاست، کثرت قوم، اتباع، پیروان و تفاخر به اموال، اولاد، زنان و خدمت گاران زنانه و مردانه دور و پیش تان شما را از اطاعت خداوند غافل ساخته است که مجال تحبیر و تفکر در باره آخرت را باقی نگذاشته

است لحظه های مرگ و قیامت یک عده مراحل را در قبال ما قرار داده است که از همین لحظه آمدنی شروع میشود تا لحظه مرگ و از مرگ تا قبر، حیات برزخ بعداً بعث بعدالموت بعداً عرض اعمال حسنه و سیئه و حساب و صراط بعداً جنت و سپس دوزخ. والعیاذ بالله منها.

حضرت عایشه (رض) روایت میکند که آنحضرت (ص) در مرضی که از آن رحلت نمودند در آغوش من قرار داشت که عبد الرحمن بن ابی بکر یعنی برادرم داخل شد و بدست آن مسواک بود حضرت پیغمبر (ص) بطرف مسواکی که بدست عبدالرحمن برادرم بود نظر میکرد من دانستم که حضرت پیامبر مسواک را دوست دارد پس گفتم ای پیغمبر خدا بگیرم مسواک را برای تان؟ آنحضرت (ص) به سر مبارک خود اشاره فرمود که آری بگیر. پس گرفتم مسواک را از دست عبدالرحمن و دادم بآن حضرت (ص) و گرفت و مسواک کرد.

مسواک سختی و درشتی کرد گفتم نرم گردانم آنرا برایت؟ گفت: آری و بسر مبارک خود اشارت فرمود پس نرم گردانیدم آنرا و گزرائید آن حضرت (ص) مسواک را بردندان و دهن مبارک خود و میگوید عایشه (رض) که پیش آنحضرت (ص) کوزه آب بود پس آن حضرت (ص) دست مبارک خود را می درآورد در آب و می مالید بهر دو دست تر خود بر روی مبارک خود و میگفت: لا اله الا الله بدرستی که مر

مرگ را سختی ها است یعنی سكرات موت بسیار شدید است و بعداً آنحضرت(ص) دست های مبارک خود را بطریق دعا برداشت و گفت:- اللهم فی الرفیق الاعلی- در اخبار آمده است که حضرت جبرئیل امین آمد و گفت که خدای تعالی مشتاق دیدار تو است و مخیر میگرداند ترا در بودن دنیا و در آمدن بحضور حضرت رب العزت. اینجا بود که آنحضرت(ص) فرمودند که اختر الرفیق الاعلی- مع الذین أنعمت علیهم من النبین والصدیقین والشهداء والصالحین فعلمته أنه خیر[متفق علیه].

ای مسلمانان ببینید حالت سكران موت را بر آن حضرت(ص) که سید لولاك و مفخر موجودات است از هول و شدت سكرات بر سبیل عادت بشری آب را بر روی خود می مالد تا از شدت حرارت تب حالت مرگ بکاهد و بر سبیل کلمه می خواند که لا إله إلا الله إن الموت سكرات. پس ای برادر مومن حالت ما و شما در برابر سكرات موت چگونه خواهد بود؟! بعد از مرگ مدتی را که در قبر می گذرانیم زیارت قبر مراد است و این مرحله دوم از امور غیبیه است. اگر مومن و مسلمان حالت خوف از روز واپسین را با امیدواری و رجاء برحمت خداوند رحیم داشته باشد پس هر لحظه ما را به شاهراه خیری که توشه روز آخرت باشد سوق خواهد کرد- (وما تقدموا لأنفسكم من خیر تجدوه عند الله هو خیراً واعظم

آجراً- [المزمل: 20]. ایمان به غیب و روز آخرت شرط لازم برای تحقق ایمان بخدا است، اگر شخصی بگوید که من خدا را بخدایی او میشناسم ولی العیاذ بالله بطور مثال از جمله امور غیبیه- زنده شدن بعد از مرگ را یا حساب و کتاب عمل خیر و شر- را انکار نماید و بگوید که من قبول ندارم به هیچ صورت او مومن گفته نمیشود.

برای عمر هم اعتباری نیست زیرا لحظه مرگ معلوم نیست- (وما تدری نفس ما ذا تکسب غداً وما تدری نفس بای ارض تموت...) [لقمان: 34]. هر لحظه مرگ ما را تهدید می کند- (کل نفس ذائقة الموت-) (هر نفس چشنده شربت مرگ است).

و خداوند فرمود: - کلا سوف تعلمون- زود است که این مرحله را درک نمائید. قافله مرگ بشدت طی مرحله میکند و در این زمان پر فتنه و آشوب نبض مرگ زود زود طی مرحله می کند. حافظ شیرازی میفرماید:

مرا در منزل جانان چه امن وعیش چون هر دم

جـرس فریاد میدارد که بر بندید محملها.

و یا عارفی گفته:

جو عمر از ده گذشت تا زنده ویست	نمی شاید ترا چون عاقلان زیست
نشاط عمر باشد تا به سی سال	چهل چو آید فرو ریزد پروبال
پس از پنجاه نباشد تندرستی	که سر کندی پذیرد پا چو سستی
چو شصت آید نشست آید بدیوار	چو هفتاد آمد افتاد حالت زار

به هشتاد و نود گر رسیدی بسا سختی از دوران کشیدی
وز آنجا گر بصد منزل رسانی بود مرگ و بظاهر زندگانی
خداوند در سورة «یس» شریف فرموده است که: - ومن نعمه
ننکسه فی الخلق - وکسی را که زیاد عمر میدهم نگویند می
سازیم او را میان مردمان - بنا شاعر میگوید:
وگر صد سال باشی در یکی روز بیاید رفت ازین کاخ دل
افروز.

ای برادر عزیز! خود را کاملاً فارغ بساز و در مدرسه
زانوی خود چنین تصور نما که خود تو و یا یک نفر دیگر مریض
هستی و تمام طبیبان و دوکتوران بعد از معاینات دقیق
لابراتواری توسط آلات الکترونیکی چنین ابراز نظر کرده اند که
گویا همین شخص مریض بمرض خطر ناک سرطان مصاب است
که بیشتر از شش ماه دیگر زندگی نتوانسته و پدرود حیات میگوید
پس این شخص مریض از همان لحظه یعنی بعد از معاینات دقیقه
شماری مینماید. اگر این شخص منتظر مومن و معتقد بخدا است
بدون شک و تردید در راه انجام اعمال صالحه سعی و تلاش همه
جانبه می نماید و یک لحظه هم در راه حصول اسباب سعادت
اخروی دریغ نکرده و هر آنچه از مال، دارائی، فکر و اندیشه
و خیال خود را که در توان دارد بدون تردد و بخل در راه
خدا (ج) مصرف می نماید.

پس ای برادر عزیز و مسلمان! آیا کسی در این جهان وجود دارد که چنین تضمینی را بنماید که واقعاً همین مریض مدت شش ماه را مطابق نظریهٔ دوکتوران تکمیل نماید و یا استمرار حیات شخص را در خلال چند روز، چند ساعت و یا چند دقیق حتی ثانیه را بنماید نی و نی هرگز.

بنّا خداوند برای تحقق و تاکید همین مطلب میفرماید که: - ثم کلا سوف تعلمون- (بسیار بزودی خواهد دانستید) تکرار برای تاکید است باین معنی که عبارت ثانی ابلغ است از عبارت اول و یا اینکه (کلا سوف تعلمون) اول در نزد مرگ است و یا در قبر و (ثم کلا سوف تعلمون) در وقت حشر و نشر است. (کلا لو تعلمون علم یقین) پس اگر بدانید شما به علم یقین که مرگ یک امر حتمی است هرگز شما را کثرت اولاد و اموال به تفاخر نمی اندازد و شما را مشغول نمیسازد.

(لثرون الجحیم) پس بعد از مرگ خود هر آینه بطور یقینی دوزخ را می بینید و آنرا بطور عین الیقین مشاهده میکنید و باز در روز قیامت از نعمت های که خداوند به کفار و به مومنین ارزانی فرموده از آن سوال می نماید که آیا شکر نعمت ها را بجا آورده بودند یا خیر؟

حضرت عبدالله ابن مسعود (رض) میفرماید: که حضرت پیمبر (ص) فرمودند که مراد از نعیم امن و صحت است و بروایت ابی هریره (رض) از آنحضرت (ص) آمده که اولین چیزیکه

پرسیده میشود از آن بنده در روز قیامت از نعیم صحت جسمی و نوشیدنی آب سرد است. در روایت عبدالله ابن عباس (رض) آمده که مراد از نعیم صحت ابدان، اسماع و ابصار است و بعضی مراد از نعیم را صحت، فراغت و مال دانسته است.

امام فخرالرازی در تفسیر کبیر خود فرموده که ازسوره والضحی تا الکوثر سه چیز (ثلاثیات) است که الله (ج) سوره الضحی را در مدح حضرت محمد (ص) و تفضیل احوال او آورده پس در اول سوره سه چیز را ذکر نموده که به ثبوت او تعلق دارد:

- 1- قول او تعالی است: (ما ودعک ربک وما قلی) یعنی وداع نکرده یا ترک نکرده ترا پروردگارت و نه ترا بد دیده است.
- 2- (وللآخره خیر لک من الاولی) و حیات آخرت که باقی و فارغ از همه تشویشات بوده بلکه مقام محمود و حوض کوثریکه خدا آنرا برای تو وعده داده است و اینکه بر همه انبیاء در مقام شفاعت مقدم میشود و امت تو بر همه امت ها بحیث شاهد قرار میگیرند این افتخارات ابدی و جاویدانی ازین دنیای فانی به مراتب بهتر است.

- 3- (ولسوف یعطیک ربک فترضی) زود است که خداوند بدهد بتو ای محمد آنچه را که تو بآن راضی میشوی که عبارت از شفاعت است در حق امتش و هم آیات (ألم یجدک یتیمًا فآوی، ووجدک ضالًا فهدی ووجدک عائلاً فأغنی) که به

امور دنیوی پیغمبر تعلق میگیرد نیز سه حالت دارد. پس در سوره الهاکم التکاثر نیز سه حالت را بیان داشته که مخالفین دین و شریعت آنحضرت نیز از سه نگاه معذب میگردند- بنابر علم شان به علم الیقین در دنیا. و دیدن عذاب قبر که نمونه عذاب آتش دوزخ است به عین الیقین و باز سوال میشوند از نعیم که به آنها ارزانی شده است و این سه حالت مخالفین شرف حضرت پیغمبر را بیان میدارد. و در سوره والعصر نیز سه حالت شرف امت آنحضرت (ص) بیان شده است:

1- ایمان و عمل صالح. 2- وصیت به حق. 3- وصیت به صبر یا داشتن گفتار نیکو- کردار نیکو و پندار نیکو که وسیله نجات از خسران ابدی میباشد و در سوره الکواثر نیز سه حالت را بیان داشته که:

1- دادن کوثر. 2- نماز و قربانی. 3- تباهی دشمن او. [این مبحث تا همین جا توسط نسیمی صاحب دنبال شده است والله اعلم بالصواب].

قرآن برای عموم طبقات و جمعیت ها معجزه است

قرآن برای سخن سنجان از نظر بلاغت، برای حکما
از نظر حکمت، برای دانشمندان از نظر جنبه های علمی، برای
اجتماعیون از جهت اجتماعی، برای قانونگذاران از نظر قوانین
علمی، برای سیاستمداران از نظر حقایق سیاسی، برای هیئتهای
حاکمه از نظر طرز حکومت و بالاخره برای عموم جهانیان از نظر
اموری که بآن دسترسی ندارند مانند علوم غیبی و احتراز از
تناقض در احکام و بیانات معجزه است!

در باره فضیلت علم و شرف علماء

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ [توبه: 122]. (مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند) و برای فراگرفتن معارف اسلامی عازم مراکز علمی اسلامی بشوند). باید که از هر قوم و قبیله ای، عده ای بروند) و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند) تا با تعلیمات اسلامی آشنا گردند، و هنگامی که به سوی قوم و قبیله خود برگشتند) به تعلیم مردمان پردازند و ارشادشان کنند و) آنان را) از مخالفت فرمان پروردگار) بترسانند تا) خویشان را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت) خودداری کنند).

شان نزول آیت فوق این است که یک تعداد منافقین به حيله های مختلف از اشتراک در غزوه تبوک سر باز زدند و سرور کائینات (ص) آنها را افشا نموده، فضیحت و عیوب شان را بر ملا ساخت. صحابه کرام گفتند که والله دیگر از هیچ امر حضرت پیامبر (ص) تخلف نمی ورزیم و در تمام سرایا و غزوات جمعاً اشتراک میکنیم. حضرت پیغمبر (ص) به مدینه منوره تشریف آوردند و از غزوه تبوک مراجعت فرمودند و یک عده سرایا را فرستادند- تماماً مسلمین یعنی صحابه جمعاً بطرف غزوه روان

شدند درین وقت این آیت مذکور نازل گردید و چنین ارشاد فرمودند که برای مسلمانان لازم است همه بطرف غزوه نروند و حضرت پیغمبر را تنها نگذارند بلکه واجب و لازم است که بدو گروه و فرقه تقسیم شوند، یک جماعت و فرقه شرف معیت حضرت رسول مقبول را داشته باشند و فرقه دیگری به طرف جهاد و غزا بروند چون زمان ایجاب همین را مینماید. ضرورت چنین گروه بندی ایجاب آنرا مینماید که قسمتی برای جهاد تعبیه شوند و بخش دیگر علم و فقه امور دینی را بیاموزند؛ زیرا احکام شریعت وقتاً فوقتاً در آن زمان تجدید میگردد و تغییر مینمود. بناً گروه و فرقه که بدور رسول مقبول تشریف داشته باشند آنچه را که از حضرت محمد(ص) می آموزند حفظ نمایند و وقتیکه مجاهدین فی سبیل الله از غزوه و جهاد مراجعت می نمایند آنرا در اختیار آنها قرار دهند و آنان را از احکام دین آگاه سازند.

مفهوم آیت فوق الذکر میرساند که طالب العلم را لازم است که هدف و مرام او از تحصیل علم انگیزه شرافتمندانه تعلیم به دیگران باشد و نفس خود را خاضع و متواضع بعلم طوری بسازد که از کبر، تفوق جویی، لفاظی و حرافی اجتناب ورزد و هم یکی از اسماء الله الحسنی (العلیم) است و معنی میدهد که خداوند نیک دانا است و علم او بر همه اشیاء و تمام کائنات محیط است. بنابر آن خداوند در سوره اسراء آیت 85 فرموده که (...وما أوتیتم من العلم الا قليلاً)

« و شما داده نشده اید از علم مگر اندکی » و ازین جهت خداوند به حضرت پیمبر (ص) در زیادت طلب کردن هیچ چیزی امر فرموده تنها و تنها چنین هدایت فرموده: (و قل رب زدنی علماً) « و بگو ای پروردگار من بیفزای مرا دانشی ».

وعن ابی أمامة الباهلی قال ذکر لرسول الله (ص) رجلاً أحدهما عابد والآخر عالم فقال رسول الله فضل العالم علی العابد کفضلی علی أدناکم ثم قال رسول الله (ص) إن الله وملائکته وأهل السموات والأرض حتی النملة فی جحرها وحتى الحوت لیصلون علی معلم الناس الخیر [رواه الترمذی].

ورواه الدارمی عن مکحول مرسلأ ولهم یدکر رجلاً وقال رسول الله (ص) فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم ثم تلا هذه الآیة انما یرحی الله من عباده العلماء... الی آخره.

ابو امامه باهلی روایت کرده که گفت ذکر کرده شد پیغمبر خدا (ص) را دومرد یکی از آن دو مرد عابد است و دیگر عالم یعنی پرسیده شد از حضرت وی که کدام ازینها فاضل تر است گفت پیغمبر خدا (ص) که فضل عالم بر عابد همچون فضل من است بر ادنای شما. آنچه قابل دقت است اول فضل آنحضرت (ص) بر انبیاء و مرسلین است خصوصاً بر صحابه و بر آنکه

از همه ادنی است، پس گفت پیغمبر خدا(ص) که بدرستی خداوند و فرشتگان وی و کسان آسمانها و کسان زمین تا مورچه در سوراخ خود و تا ماهی در آب هر آینه درود میفرستند بر تعلیم کننده مردم؛ خیر را، یعنی علم و حکمت را. و درین اشارت است به علت تفضیل عالم بر عابد و اشارت است بآنکه مفضل عالمی است که تعلیم میکند تا متعدی گردد و افضل باشد از عبادت که غیر متعدی است. روایت کرده این حدیث را بالفاظ مذکور ترمذی و روایت کرد دارمی از مکحول شامی که از کبار تابعین و ثقات ایشان است.

در فقه اهل شام است که گفته اند علماء چهار اند:

- 1- المسیب بمدینه. 2- شعبی به کوفه. 3- حسن بصری به بصره.
- 4- مکحول در شام.

فضیلت علم آنقدر زیاد است که اولاً خدا و فرشتگان و تمام اهل آسمان و زمین تا مورچه خورد و تا ماهی در آب بر تعلیم کننده مردم علم را، درود میگویند. یعنی خداوند و فرشتگان بر حضرت محمد(ص) و علماء خیر درود میفرستند.

دوم فضیلت علم آن است که پیغمبر خدا(ص) فرمود: که عالم بر عابد چنان درجه دارد که من بر پیغمبران و تمام صحابه ها و ادنانترین شما درجه دارم. یعنی درجه پیغمبر بر ادنای صحابه مانند آسمانها تفاوت دارد.

عن كثير بن قيس قال كنت جالساً مع ابي الدرداء في مسجد دمشق فجاءه رجل فقال يا أبا الدرداء إني جئتك من مدينة الرسول لحديث بلغني أنك تحدثه عن رسول الله ما جئت لحاجة فاني سمعت رسول الله يقول: من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً من طريق الجنة وإن الملائكة لتضع أجنحتها رضى لطالب العلم وإن العالم يستغفره من في السماوات ومن في الارض والحيتان في جوف الماء وإن فضل العالم على العابد كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب وإن العلماء ورثة الانبياء وإن الانبياء لم يرثوا ديناراً ولا درهماً وإنما ورثوا العلم فمن أخذه أخذه بحظ وافر. (رواه احمد، ترمذی، ابو داوود وابن ماجه).

کثیر بن قیس که از تابعین است گفت که من با ابوالدرداء در مسجد دمشق نشسته بودم پس آمد ابوالدرداء را مردی پس گفت ای ابودرداء من بدرستیکه آمده ام از مدینه پیغمبر خدا (ص) از جهت شنیدن حدیثی که رسیده است مرا که تو خبر میدهی از آن از پیغمبر خدا (ص)، نیامده ام از جهت دیگر پس بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را که میگفت کسیکه برود راهی را که طلب کند در وی علمی را از علوم دین میبرد او را خدای تعالی به راهی از راه های بهشت و بدرستیکه

فرشتگان هر آئینه می نهند بازوهای خود را بجهت رضامندی مر طالب علم را. و وضع جناح کنایت است ازین انقیاد و رجوع برحمت و انعطاف. و ممکن است که مراد گسترانیدن بازوها باشد بجهت تواضع مر طالب علم را که سعی خود را در طلب علم که طریق وصول بقرب حقتعالی است مبذول میدارد خصوصاً طالب علمی که سایر احوال او موافق طریقه طلب علم و مطابق رضای حق است.

طیپی گفته که مراد بوضع اجنحه باز ماندن است از طیران و فرود آمدن برای استماع علم. مانند نزول و طواف ملائکه بر تالیان (تلاوت کنندگان) قرآن. و مشعر بر آنست که این وضع اجنحه از ملائکه برای طلب علم در دنیاست یا در آخرت یا در هر دو والله اعلم.

و بدرستیکه برای عالم هر که در آسمان و هر که در زمین است آموزش خواسته و دعا میکند. و همچنان آموزش می خواهد عالم را ماهیان در میان آب بزبان حال.

گفته اند که مراد تمامی حیوانات است ولیکن تخصیص بذکر ماهیان اشارت به آن است که آب از آسمان به برکت علماء می آید که معیشت ماهیان در آن است چنانچه واقع شده است (بهیم یمطرون و بهیم یرزقون).

و سبب در دعای اهل عالم مر عالم را آنست که صلاح عالم به علم است و هیچ چیز از اوصاف عالم نیست که صلاح و

وجود و بقای وی مقصود و منوط به عِلْم نباشد. پس بنوشت
 پروردگار بر هر صنف طالب العلم استغفار را به جهت جزای
 چیزیکه واصل میگردد از وی به ایشان، و ازین حدیث معلوم
 میگردد که گناهان عالم مغفور است (البته عالم با عمل) به استغفار
 اهل زمین و آسمان مر اورا.

و حقیقتاً فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه شب
 چهاردهم است بر باقی کواکب، تشبیه کرد عالم را بماء تمام که
 نور وی زمین را دربر گرفته است و چون فایده علم متعدی است
 و به همه عالم میرسد این تشبیه مناسب باشد، بخلاف عابد که
 فایده وی لازم ذات اوست و به غیر نمیرسد چنانکه نور کواکب
 و نیز تشبیه عالم به قمر بجهت آنکه نور وی مستفاد است.

تَوْشَةُ قرآنی

باید دانست که خداوند(ج) مصدر همه خیر و فضیلت است و از روی فضل و مرحمت و احسان بی پایان خود، ما را به گرفتن اسباب و وسایل ارشاد و رهنمائی نمود: (ذالك الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین).

قرآنکریم از مهمترین و غنی ترین و پرفیض ترین وسایل فیض و برکت است. قرآن آن چشمه ایست که هیچ گاه آب جاری آن کم نمیشود و خاتمه نمی پذیرد، ما درین کتاب مقدس تمام انواع نور، هدایت، رحمت، عبرت و پند را یافته میتوانیم.

قرآن ما را رهنمائی مینماید که تلاوت آنرا از بهترین وسیله مسلح شدن به سلاح ایمان و تقوی است، تلاوت قرآن ما را به توحید و وحدانیتی ارشاد می نماید که در داخل ضمیر و وجدان سلیم آرامش و اطمینان را مستحق میسازد، ما به توسط تلاوت قرآن به صفات کمالیه و جلالیه خداوند پی میبریم و تعظیم و تقدیس و اجلال او تعالی در وجود ما پیدا میشود.

تلاوت قرآن ما را به تفکر و تدبیر در مخلوقات خداوند(ج) متوجه میسازد، ما درین کتاب مقدس قصه انبیاء و پیغمبران را با اقوام و پیروان شان میخوانیم، با تلاوت قرآن با دشمنان خدا،

پیغمبر، دین و کتاب های آسمانی و به عواقب شعار بدی که با ایشان الحاق شده آگاهی حاصل کرده، پند، عبرت، و موعظه های سودمند را یافته میتوانیم و این پند و عبرت ما را به عزت، خیرت و حکمت آراسته میسازد.

قرآن ما را به اطاعت و فرمانبرداری پیغمبر ارشاد و رهنمایی می کند و این کار بهترین کمک و ارشاد در راه دعوت است.

قرآن کریم هدایت و رهبری به کار های نیک و تشویق بر آن و تخویف از شر و بدی و نهی از آن است.

در قرآن تذکیر از روز قیامت، حساب، جزا، نشر، بعث بعدالموت و ترغیب و مؤذبه به جنت و ترسانیدن از آتش دوزخ است. خلاصه تمام انواع خیر و فضیلت که باعث تحقق سعادت انسان در دنیا و آخرت میگردد در قرآن مجید وجود دارد و این خیر و فضیلت انسان را از هر نوع شرور و بدبختی ها محافظت کرده: (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...) به تحقیق این قرآن مردم را براهی رهنمائی میکند که آن راه درست تر و مستقیم تر است.

هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ [جاثیه:

20]. (این قرآن و شریعت) وسیله بینش مردمان و مایه هدایت و سبب رحمت برای کسانی است که اهل یقین هستند.

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ) (یونس: 57). (ای مردمان! از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی (جهت رهنمود زندگی) و درمانی برای چیزهائی که در سینه ها است (همچون کفر و نفاق و کینه و ستم و دشمنی با حق و حقیقت) آمده است (که قرآن نام دارد) و هدایت و رحمت برای مؤمنان است.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ [مائده: 15]. (ای اهل کتاب! پیغمبرم (محمد) به سوی شما آمده است. بسیاری از چیزهائی را برایتان روشن می سازد که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده اید، و از بسیاری از چیزها (و مطالبی که پنهان ساخته اید و فعلاً مورد نیاز نیست) صرف نظر می نماید. از سوی خدا نوری (که پیغمبر است و بینشها را روشنی می بخشد) و کتاب روشنگری (که قرآن است و هدایت بخش مردمان است) به پیش شما آمده است.

همین قرآن مجید بود که در جزیره العرب توسط حضرت جبرئیل به حضرت محمد (ص) نازل شد و حضرت محمد (ص) با تمام امانت داری که از طفولیت به محمد «امین» شهرت داشت و امانت داری شیوه خاص پیغمبران است آنرا به مردم تبلیغ نمود و کسانی که بوی ایمان آوردند آنها را در مدرسه قرآن تربیت نمود، قرآن بود که یک ملت جاهل را با همه انواع

فساد و گمراهی شان که دوره های ماقبل اسلام آنان را بنام دوره جاهلیت یاد میکنند ایشانرا تغییر داد و چنان مردانی از ایشان بوجود آورد که اولین دولت اسلامی توسط آنها بوجود آمد و فتوحات اسلامی بسیار وسیع از اندلس گرفته تا اقصای افریقا و از اروپا گرفته تا بر اعظم آسیا تشکیل گردید و نور قرآن و سعادت ایمان و اسلام کران تا کرانه گیتی را منور و روشن ساخت.

مردانی که ضرب المثل صداقت، امانت، حلم، زهد، تقوی، ایثار، فداکاری، جهاد و مقابله رویاروی با دشمنان دین، سخاوت، عدالت و احساس مسؤولیت گردیدند و ثمره فداکاری آنان که قرآن کریم بدون جزئی ترین تغییر و تحریف در پیش روی ما قرار دارد و خداوند ضامن حفظ و نگهداری آن است (إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون) و لهذا میفرماید که: (افلا يتدبرون القرآن أم على قلوبهم أقالها) [محمد: 24].

(کتاب أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته وليتذكر أولوا الباب) [ص: 29].

لذا برای فهم قرآن اولاً باید با اصل قرآن آشنائی حاصل کنیم که آن عقیده به آفریننده، مالک و حاکم این جهان است و انسان جزئی از اجزای پهناور جهان خلقت است که الله (ج) آنرا آفریده است و باید انسان این عقیده را داشته باشد که (لا إله إلا الله) یعنی من پروردگار توهستم، حاکم تو و حاکم

همه جهان منم لذا بندگی غیر مرا قبول مکن، جز من هیچ موجودی سزاوار این نیست که تو او را اطاعت کنی.
اگر درین دنیا یک نوع استقلال برایت داده شده و بحث یک بنده فاعل مختار خیر و شر بتو دانانده شده این یک دوران آزمایش است وبعد از انتهای آزمایش باز بسوی من بر میگردی و من از آنچه تو در دوره آزمایش انجام داده ای می‌پرسم.

در قرآن عظیم الشان علوم پنجگانه ذیل را مطالعه میکنیم:

- 1- علم احکام: واجب، مندوب، مباح و حرام.
- 2- علم مخاصمت یا فرق و گروه های ضلالت و گمراهی که شامل یهود، نصاری، مشرکین و منافقین میباشد.
- 3- علم تذکیر بآلاء و نعم خداوندی.
- 4- علم تذکیر بایام الله از جنس تنعیم المطیعین و تعذیب المجرمین.
- 5- علم تذکیر به موت.

قرآن کریم با اسلوب های متنوع نازل شده است: (آیات لقوم یعقلون، و آیات لقوم یؤمنون، و آیات لقوم یتفکرون، و آیات لقوم یسمعون، و آیات للعالمین، و آیات للمؤمنین، و آیات للموقنین، و آیات لأولی النهی، و آیات لأولی الباب و آیات لأولی الابصار).

بناءً امر خداوند را تعمیل و تطبیق کنیم چنانچه که خداوند بین اسالیب خطاب خود فرق گذاشته ما هم فرق بگذاریم، لذا ما خود را درموقف خطاب های مذکور قرار دهیم زیرا خداوند میفرماید: اگر عقل دارید، اگر ایمان دارید، اگر فکر دارید، اگر گوش و قوه سامعه دارید، اگر از جمله عالم خود را میدانید و اگر ایمان دارید و مومن و موقن هستید، باز هم اگر عقل و خرد دارید و اگر بینایی دارید: (ومن اعرض عن ذکری فإن له معیشتة ضنکاً ونحشره یوم القیامة أعمی) - قال رب لم حشرتنی اعمی - وقد کنت بصیراً - قال کذالک اتک آیاتنا فنسيتها و کذالک الیوم تنسی) [طه].

حضرت پیغمبر در خطبه حجة الوداع تاکید فرمودند: (فاعقلوا أيها الناس قولي فإني قد بلغت وقد تركت فيكم ما لن تضلوا بعده إن اعتصمتم به كتاب الله وسنة رسوله). همچنان پروردگار لا شریک میفرماید: (إنا نحن نزلنا الذکر وإنا له لحافظون) [الحجر: 9] یعنی قرآن را هر آئینه ما فرو فرستادیم و مائیم که هر نوع حفاظت آنرا بر ذمه خود گرفته ایم به همان شأن و هیئتی که فرو فرستاده شده بدون تبدیل حرف و حرکتی به اقطار گیتی میرسد و تا روز قیامت از هر نوع تحریف لفظی و معنوی محفوظ و مصون می ماند، روزگار هر قدر تبدیل شود به اصول و احکام آن تغییری پدید نمی آید، هر چندیکه فصاحت و بلاغت زبان و موشگافی های علم و حکمت پیشرفت کند اصلاً

در اعجاز صوری و معنوی قرآن ضعف و نقص حس نمیشود، اقوام و سلطنت ها بسیار خواهند کوشید که آواز قرآن را خاموش و محو نمایند اما نمیتوانند حرفی یا نقطه ای از آن کم کنند.

این بیان قرآن عظیم الشان الهی (ج) در باب حفاظت قرآن بچنان لطافت و طریق حیرت انگیزی تکمیل یافت که اکابر متعصب و مغرور مخالفین چون آنرا دیدند سر تسلیم فرود آوردند.

«میور» می نویسد: تا جائیکه معلومات داریم در سر تا سر جهان کتابی چون قرآن نیست تا 12 قرن از هر نوع تحریف پاک باشد و نیز یک محقق دیگر اروپائی مینویسد: ما هم الفاظ قرآنی را بعینه از زمان محمد (ص) برآمده میدانیم چنانکه مسلمانان آنرا کلام خدا (ج) میدانند.

وقایع آشکار میکند، که در هر عصر جمع غفیری از علماء به حفاظت علوم، مطالب و عجائب بی نهایت آن پرداخته اند. خطاطان رسم الخط آنرا و قاریان طرز ادائی آنرا، حفاظ کلمات و عبارات آنرا چنان حفاظت کردند که از هنگام نزول تا امروز یک حرکت کسره، فتحه و ضمه آن تبدیل نشد، یکی رکوعات آنرا شمار کرد و دیگری آیات، عدد حروف و حتی نقاط آنرا حساب نمود.

از روزگار فرخنده حضرت پیامبر (ص) تا امروز هیچ لمحّه و ساعتی نیست که صد ها هزار حافظ قرآن موجود نباشد،

ببینید پسران هشت ساله و یا ده ساله ما و شما که حفظ یک رساله کوچک در زبان مادری خودش «فارسی یا پشتو» چقدر دشوار است کتابی این قدر ضخیم (قرآن) را که پر از متشابهات و به زبان اجنبی است بچه شهرت حفظ و قرائت می نماید.

بر علاوه اگر در یک مجلس از حافظی بس عالم در حرفی یا در اعراب خطائی واقع شود طفلی کوچکتر و یا بزرگتر بوی فتحه میدهد و از چهار طرف تصحیح کنندگان بانگ میزنند و ممکن نیست بگذارند قاری به خطای خود ادمه بدهد، در باب حفظ قرآن مردم این اهتمام و اعتناء را در عهد نبوت نیز مشاهده میکردند خداوند(ج) به جمله مبارک (وإنا له لحافظون) توجه منکران آن عصر را باین طرف معطوف نمود. مفسر تفسیر خازن میفرماید: (... فَعَجَزَ الْخَلْقُ عَنِ الزِّيَادَةِ فِيهِ وَالنَّقْصَانِ مِنْهُ...) و باید متذکر شد که این خصوصیت مخصوص قرآن کریم است نه سایر کتاب ها، چون کتاب های آسمانی دیگر تغییر، تبدیل و تحریف شدند.

ایمان، اسلام، فاسق و گناه کار

اولاً باید بدانیم که ایمان چیست؟ و اسلام کدام است؟ کافر کیست؟ و فاسق نام کدام است؟ ایمان در شرع اسلام عبارت است از گرویدن و اعتقاد کردن بدآنچه که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از جانب خدای تعالی آورده و به بندگان خدا رسانیده و این گرویدن خواه بوجه اجمالی باشد قسمیکه می گویم: آمنت با الله کما هو با اسمائه و صفاته و قبلت جمع احکامه و ارکانه إقرار باللسان و تصدیق بالقلب.

ترجمه: (ایمان آوردن به خدا چنانکه او بانام ها و صفات خود میباید و قبول کردم تمام احکام او را این را بزبان اقرار میکنم و صداقت آن را بدل قبول میکنم).

و یا گرویدن بطریق تفصیل باشد چنانکه می گویم: آمنت بالله و ملائکته و کتبه و رسوله و الیوم و الآخر و القدر خیره و شره من الله تعالی و البعث بعد الموت. ترجمه: (ایمان آوردن به الله (ج) به فرشتگان او و کتاب های او و به رسولان و فرستادن گان او و به روز جزا (قیامت) و ایمان آوردن به اینکه نیک و بد از طرف الله تعالی است و ایمان آوردن که پس از مردن زنده شدن است). حقیقت ایمان همین تصدیق قلبی است و اقرار

بزبان شرط بر اجرای احکام است اگرمانعی نباشد مانند گنگ بودن و حالت اکراه اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکی شرط اکمال ایمان است بر قبول اصح.

وایمان بی عمل ناقص بود و صحابه (رض) و سلف (رح) فاسق را مؤمن می گفتند و احکام اسلام بروی اجراء می نمودند و مؤمن فاسق صاحب ایمان است اگر استخفاف و استحلال معصیت نکند و مذهب اهل سنت و جماعت همین است.

و اسلام در لغت به معنی تسلیم شدن است و در شرع عبارت است از انقیاد و اطاعت از احکام الهی و بجا آوردن توحید خدا و قبول رسالت پیغمبر (ص)، ادای نمازهای پنجگانه، گرفتن روزه رمضان، دادن زکات مال و حج خانه کعبه در عمریک مرتبه.

اسلام نام ظاهرا اعمال بوده و ایمان اسم باطن اعتقاد است.

دین عبارت است از مجموع ایمان و اسلام و ایمان و اسلام یکی است باین معنا که هر مؤمن مسلم است و هر مسلم مؤمن معنی یکی از این دو اسم را از مسلمانی نفی نتوان کرد.

در حقیقت اسلام ثمره ایمان و فرع آن است و علماء را در این مسئله کلام بسیار است و تحقیق اینست که عارف محقق شیخ عبدالحق دهلوی در اشعه المعات شرح مشکوه شریف تقریر نموده، صفحه 12 حاشیه دلایل الخیرات شریف و صفحه 89، شرح ملا علی القاری الحنفی علی الفقه الاکبر بطور خلاصه. دلیل واضح و روشن بر بیان فوق حدیث مبارک است که

عمر فاروق رضی الله عنه آنرا روایت کرده و در مشکوٰۃ شریف در اول کتاب الایمان تخریج گردیده و امام نووی (رح) در «اربعمین» بحیث حدیث دوم آنرا آورده و در ریاض الصالحین نیز آنرا مفصلاً تذکر داده اینست که:

عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال: «بینما نحن جلوس عند رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات یوم اذ طلع علینا رجل شدید بیاض الثیاب، شدید سواد الشعر لا یری علیه أثر السفر، ولا یرفه منا أحدا حتی جلس الی النبی صلی الله علیه وسلم فأسند رکبته الی رکبته ووضع کفیه علی فخذیه وقال: یا محمد! اخبرنی عن الاسلام فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: الاسلام أن تشهد أن لا اله الا الله وأن محمداً الرسول الله وتقیم الصلوٰۃ وتؤتی الزکاء، وتصوم رمضان وتحج البیت ان استطعت الیه سبیلاً. قال: صدقت.

قال: فأخبرنی عن الایمان قال: أن تؤمن بالله وملائکته وکتابه ورسله، والیوم الآخر والقدر خیره وشره من الله تعالی والبعث بعد الموت قال صدقت... الحدیث.

ترجمه: از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که گفت؛ روزی در اثنای که ما در حضور پیامبر صلی علیه وسلم نشسته بودیم، ناگهان مردی در برابر ما پدیدار شد که لباس هایش بسیار سفید و موهایش بسار سیاه بود؛ نه نشانه سفر بر وی هویدا بود

ونه هم کسی ازما اورا می شناخت تا اینکه خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نشسته زانوهایش را بزانوی پیامبر صلی الله علیه وسلم تکیه داده و هر دو دستش را به ران های پیامبر صلی الله علیه وسلم گذاشته و گفت: ای محمد! مرا از اسلام خبرده رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: اسلام اینست که شهادت دهی اینکه: معبود برحق جز الله نیست و محمد فرستاده خدا است و نماز برپاداری و زکات بدهی و رمضان را بگیری و اگر توانائی داشتی به حج خانه خدا بروی. گفت راست گفتی مادرش گفت ماندیم که از پیامبر صلی الله علیه وسلم سوال میکند و تصدیقش مینماید.

گفت پس خبرده مرا از ایمان. فرمود: اینکه ایمان بیاوری بخدا و فرشتگان اش و کتابهایش و پیامبرانش و روز آخرت و ایمان به قدر خیرش و شرش. گفت: درست گفتی... الحدیث [صفحه 3-9 رساله چهل حدیث امام ندوی ترجمه از: عبدالله خاموش هیروی].

قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخل الايمان في قلوبكم [جزو آیت 13 سوره الحجرات]. ترجمه: گفتند عرب های بادیه نشین که ایمان آوردیم. بگو (ای محمد) ایمان نیاورده اید ولیکن بگوئید که منقاد شده ایم درحاله داخل نشده ایمانی در دلهای تان. از این آیت فرق ایمان و اسلام ظاهر می شود و همین چیز از حدیث جبرئیل (ع)

که در فوق به روایت حضرت عمر (رض) ذکر گردیده و غیره ثابت می شود. نویسنده شرح صحیح سلم برین موضوع بحث کافی کرده است از این آیت وحیث جبرئیل (ع) فرق که در میان ایمان و اسلام به نظر میرسد باعتبار لغت است از نقطه نظر شریعت فرقی ندارد. صفحه 577 تفسیر دری کابلی در آیت فوق الذکر چنین ارشاد می فرماید که: به مجرد اسلام آوردن و کلمه شهادت را ادا کردن ایمان استقرار پیدانمی کند یعنی یک مشرک و یا کافر کتابی که کلمه توحید و شهادت را بزبان میراند فوراً مؤمن گفته نمی شود بلکه مسلمان گفته می شود و از دخول وی در اسلام انباء میدهد چنانچه حدیث ذیل در موضوع روشنی کامل می اندازد.

عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: امرت ان اقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمداً الرسول الله و يقيموا الصلوة و يوتوا الزكاة فاذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم و امولهم الا بحق الاسلام و حسابهم على الله تعالى «متفق عليه».

ترجمه: از عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما مرویست که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: دستور داده شده ام بامردم بجنگم تا گواهی دهند که معبودی برحق جزیک خدا نیست و محمد رسول خدا است و برپا دارند نماز را و بدهند زکات را و هرگاه این کار را نمودند حفظ نموده اند از من خونها و مال

هایشان را مگر به حق اسلام و حساب باطن (نهان) شان با خداوند تعالی است [صفحات 23-24] چهل حدیث امام ندوی]. هرگاهیکه تمام لسان و جوارح و اعضای وجود و قلب خود را برای پذیرفتن هریک از اجزای ایمان و اسلام از توحید خداوند گرفته تا نبوت و رسالت حضرت محمد و کتاب وی و هر آنچه از جانب خداوند با و امر شده است آماده ساخت در آنوقت است که ایمان در قلب شخص مسلم و مؤمن نمود می کند و خضوع و خشوع وی برای انقیاد از او امر خدا و پیغامبرش و اجتناب از نواهی وی او را به اسلام متمسک و به نور ایمان متجلی می سازد چنانچه در حین فتح مکه معظمه حضرت عباس (رض) ابوسفیان را که از جمله صنادید قریش بود با دو نفر دیگر بنام های بدیل و حکیم با ابوسفیان یک جا آورده شدند.

این سه نفر را قریش و مشرکین مکه برای احوال آوردن فرستاده بودند و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در مرالظهران با ده هزار مسلمین مجاهد یک جا نزول اجلاس فرموده بودند آتش عظیمی را در شب افروخته بودند این سه نفر از یکدیگر سوال می کردند که این نیران عظیم چیست؟ پهره داران حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم ایشان را دریافتند و نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آوردند بدیل بن ورقاء و حکیم بن حزام فوراً به مجرد دخول به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند اما ابوسفیان تا صبح معطل کرد.

ابن اسحاق در سیرت خود روایت میکند از حضرت عباس (رض) عم مبارک آن حضرت (ص) که وقتی که صبح شد من ابوسفیان را بحضور آن حضرت صلی الله علیه وسلم آوردم همینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اورادید فرمودند: افسوس است بتوای ابوسفیان و چه شده است ترا؟ آیا آن فرصت نزدیک نشده است بتو که توبدانی که لا اله الا الله یعنی خدای واحد ولا شریک را بشناسی؟

ابوسفیان گفت: که پدر و مادرم فدایت باد چقدر حلیم و کریم هستی و چقدر صله رحم داری قسم بخدا که من متعقد شدم با این سخن که اگر با خدا، خدای دیگری وجود میداشت هر آینه از من چیزی را دور می ساخت و مرا بی پروا می کرد و حضرت پیغمبر (ص) فرمودند: که چه شده است ترا که تا هنوز نمیدانی که من رسول و پیامبر خدا هستم باز گفت ابوسفیان که پدر و مادرم فدایت باد چقدر حلیم و کریم هستی و چقدر صله رحم داری هر چه در همین قسمت (پیغمبری و رسالت تو) بخدا در نفس من یک چیزی هست یعنی هنوز متیقن نشده ام حضرت عباس رضی الله عنهما می گوید: که من برایش گفتم که افسوس است ای ابوسفیان اسلام بیاور و مسلمان شو و بگو که اشهد ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله پیش از اینکه گردنت زده شود، می گوید عباس (رض) که پس گفت ابوسفیان کلمه شهادت حق را و اسلام آورد. بحث در همین کلمه بود که ابوسفیان در همان

مجلس پیغمبر(ص) او را به حقانیت خداوند و حقانیت رسالت خود دعوت نمود. او با وجود که وحدانیت خداوند را پذیرفته بود اما در مقابل حقانیت نبوت حضرت پیغمبر(ص) این چنین گفت: (اما هذه والله فلا يزال في النفس منها شيء فقال له العباس ويحك اسلم وأشهد الحديث) یعنی هر چه این امر رسالت و نبوت تو بخدا تاهنوز در نزد من مشکوک است یعنی متیقین نشده ام. پس گفت عباس (رَض) افسوس است بتو اسلام بیاور و کلمه شهادت را بخوان و بعداً او اسلام آورد و کلمه شهادت حق را ادا کرد و سپس حضرت پیغمبر(ص) گفت و فرمان داد: (من دخل دار ابي سفيان فهو آمن) هر که به خانه ابوسفیان داخل شد مأمون گردید.

جریان فوق مشعر بر این است که هرگاه دعوت باسلام شود صرف اظهار کلمه شهادت کفایت می کند نه تنها آن شخص را مأمون الدم و مصون الدم می شناسد بلکه امتیاز هم به او قائل میشود که هر که به او پناه برد نیز از مصونیت برخوردار می گردد. ولی ایمان بتوسط ممارست باعمال اسلام و تطبیق اجزاء ایمان و اسلام تقویت می یابد و در فؤاد و قلب مسلمان متمرکز میگردد از این جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند که: (الایمان بضع وسبعون شعبه افضلها قول لا اله الا الله وادناها اما طه الاذی عن الطريق والحياء شعبه من الايمان [بخاری و مسلم]. یعنی ایمان هفتاد و چند شعبه دارد

بهترین آن گفتن لا اله الا الله وأدنی ترین آن دور کردن مضرات از سر راه مردم است و حیا جزایمان است تعمیل و اجرای هر جزئی از این هفتاد و چند جزء ایمان، ایمان را تقویه و اکمال می بخشد.

همچنان فرموده است که: (الطهور شرط من الايمان) [مسلم].
یعنی پاکی و پا کیزگی و نظافت جزء ایمان است هم چنان فرموده است که: (لایومن احدکم حتی اکون احب الیه من ولده و والده والناس اجمعین) یعنی محبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در دل شخص مؤمن چنان مثبت و متمرکز باشد که در برابر آن از فرزند و پدر و مادر و همه جهان عدول نماید ولی از راه پیغمبر (ص) عدول ننماید. و هم چنان فرموده است: (لا یومن احدکم حتی یحب لآخیه ما یحب لنفسه) هیچ یک از شما مؤمن کامل شده نمیتواند تا چیزی را که به خود دوست دارد آنرا برای برادر خود نیز دوست بدارد، و نیز فرموده است: (لا ایمان لمن لا امانه له ولا دین لمن لا عهد له) [بیهقی]. یعنی کسی که امانت را مراعات نکند مؤمن کامل نیست و هم چنین کسیکه به عهد و پیمان خود وفاتکند دارای دین کامل نمیشد هم چنان فرموده اند که: (والله لا یؤمن والله لا یؤمن والله لا یؤمن قیل من؟ قال: من لا یؤمن جاره بوائقه)

یعنی آن حضرت (ص) فرمودند سه مرتبه که قسم بخدا مؤمن کامل نیست پرسیدند کدام شخص؟! فرمود آنکه همسایه

اش از اذیتش در امان نباشد. وهم فرموده است که: (المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده والمهاجر من هجرمانهی الله عنه) [امام بخاری]. مسلمان حقیقی کسی است که مسلمانان از شرزبان و دستش در امان باشد و مهاجر حقیقی کسی است که از آنچه خدامنع کرده پرهیزد و نیز فرموده است که: (من حسن اسلام المرء ترک ما لایعنه) [ترمذی]. یعنی از مزایا و خوبی های مرد مسلمان ترک دادن گفتار، کردا، و پنداری هوده و بی معنی است.

و نیز فرموده است که: (اصل الا یمان الکف عمن قال لاله الا الله لا تکفره بذنب ولا تخرجه من الاسلام بعمل والجهاد ماض مذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر هذه الامه الدجال لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل والایمان بالاقدار) [ابوداود]. اساس ایمان اجتناب از ایذاء کسی است که بصدق دل کلمه توحید را گفته باشد، اورا بارتکاب گناه کافر مگو و از اسلام به هیچ عمل خارجش مساز.

جهاد از زمان بعثت حضرت محمد (ص) تا حینیکه آخرین امت محمدی با دجال مقاتله کند دوام دارد و پادشاه ظالم و عادل آنرا ازین برده نمیتواند و ایمان داشتن به مقدرات خداوند (ج) نیز از اصل ایمان است.

همچنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که: (من صلی صلاتنا واستقبل قبلتنا واکل ذبیحتنا فذلک المسلم الذی له ذمۃ الله وذمۃ رسوله فلاتخفروا الله فی ذمته) [امام بخاری].

یعنی هر کس بطریق اسلام نماز گزارد و رو به قبله آورد و از ذبیحه مسلمانها تناول کند خداوند و رسولش او را در پناه و حمایت خود میگیرد بنابراین ذمه خدا را نشکنانید یعنی: «حقوق چنین مسلمان ها را نگاه دارید» و امثال این احادیث، احادیث شریف دیگری نیز روایت گردیده که همه و همه درباره اکمال و تقویه ایمان و اسلام بذریعه اجرای اعمال صالحه توصیه و ارشاد شده است و از این جهت علمای عقاید فرموده اند که وصف ایمان از لحاظ تصدیق به مؤمن هیچ زیادت و نقصان رانمی پذیرد اما از لحاظ اعمال حسنه و سیئه زیادت و نقصان را می پذیرد باینطور که ایمان بضم اعمال حسنه صاحب خود را در جنت میرساند و ایمان با اعمال سیئه صاحب خود را اولاً به دوزخ داخل می سازد سپس بتوسط ایمان از عذاب ابدی نجات یافته به جنت میرساند و این قول مقتضای مذهب اهل سنت و جماعت است.

مفهوم یک حدیث حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه است که در جواب سوال سائل که آیا ایمان زیادت و نقصان رانی پذیرد جواب رابه نعم و به ترتیب فوق تفسیر فرموده اند.

امام اعظم (رح) در کتاب وصیت خود گفته اند که عمل غیر از ایمان، و ایمان جدا از عمل است. مثلاً از زن حائضه نماز مرفوع میگردد اما ایمان آن بجای خود ثابت است و شارع برایش جواز داده که نماز نخواند و قضاء هم نیاورد و روزه راهم بخورد و قضای روزه را بیاورد و جواز ندارد که گفته شود ایمان از زن حائضه برداشته شده است از همین رهگذر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند که در اثنای قتال و جهاد صرف گفتن کلمه توحید و شهادت کافیهست و کسیکه کلمه شهادت را خواند او مصئون الدم قرار میگیرد و این ظن و گمان اعتبار ندارد که گویا او از ترس سلاح کلمه خوانده و روی همین گمان مجاهد بنابر رغبت بمال غنیمت کلمه خواندن را نادیده گرفته و او را به قتل برساند. در همین مورد بود که یکی از اصحاب که در نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بسیار جلیل القدر بود و در یکی از سرایا فرستاده بود، شخصی باگوسفندان خود از کوه پایان شد و کلمه شهادت را خواند؛ ولی صحابی او را بقتل رسانید و گوسفندان او را به غنیمت آورد و آن صحابی گمان نمود که گویا او از ترس کلمه خوانده است همان بود که این آیت نازل گردید که: (یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومنا تبغون عرض الدنیا فعند الله مغانم کثیره کذلک کنتم من قبل فمن الله علیکم فتبینوا ان الله کان بما تعملون خبیراً النساء آیت 94).

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید وقتیکه سفر می کنید در روی زمین برای جهاد فی سبیل الله پس خوب تحقیق کنید و نگوئید برای کسانی که به شما سلام می دهند یعنی کلمه اسلام را عرض می کند که نیستی تو مسلمان آیا می طلبید متاع دنیا را حال آنکه نزد خدا مال غنیمت زیاد است شما هم چنین بودید که در برابر مسلمانان با کلمه شهادت خود را نجات میدادید پس خداوند بر شما منت گذاشت پس باید در همه چو موارد خوب تحقیق کنید هر آینه هست خداوند بآنچه که شما انجام میدهید خوب آگاه.

تفسیر: حضرت پیغمبر (ص) وقتی یک دسته از مسلمانان را فرستادند تا با یک قبیله جهاد نمایند در این قبیله شخصی مال و مواشی خود را گرفته از دیگران جدا ایستاده بود هنگامیکه نگاهش به مسلمانان افتاد گفت: (السلام علیکم) وی را کشتند زیرا پنداشتند کافر است اما برای حفظ زندگی خود و مال، خود را مسلمان نشان میدهد مال او را نیز تصرف نمودند این آیت فرود آمد و به مسلمانان تنبیه و تاکید شد که هنگامیکه به جهاد می پردازید تحقیق کنید و نا دانسته به قتل کسی مبادرت موزید هر که مقابل شما اسلام خویش را ظاهر گرداند از اسلامیت وی انکار نکنید نزد خدا غنایم بیشمار است این اشیای حقیر درخور نگاهی نیست شما نیز پیش از این یعنی قبل از اسلام چنین بودید و برای متاع ناچیز دنیا بناحق خون مردم را میریختید اکنون که

مسلمان شده اید چنین نکنید و از قتل کسیکه احتمال اسلام در آن باشد خود داری کنید.

جلالین در تفسیر خود شأن نزول آیت فوق را درباره شخصی از قبیله بنی سلیم گفته و اکثر مفسرین دیگر مانند حسینی و خازن و مدارک و بیضاوی گفته اند آیت فوق در حق مرداس بن النهمیک از اهل فدک نازل گردیده که او به تنهای خود اسلام آورده بود اما قومی اسلام نیاورده بودند حضرت پیغمبر علیه الصلاة والسلام سربل و لشکری را بآن قوم و امیرشان «غالب بن فضاله» فرستاد قوم فرار نمود تنهامرداس روی اتکاء و اعتماد بر اسلام و ایمان خود در کوه باقی ماند و قتیکه صدای الله اکبر مجاهدین و غازیان را شنید فهمید که مسلمانان هستند از کوه پایان شد و گفت: (لا اله الا الله محمد الرسول الله) اما اسامه بن زید او را کشت و گوسفندان او را سوق کرد. حضرت پیغمبر (ص) وقتی از جریان اطلاع یافت بسیار متاثر شد و شدیداً قهر نمود و گفت شما او را بخاطر غنیمت گرفتن گوسفندان و مالش کشتید. در این وقت آیت فوق نازل شد.

و بقول مولانای بلخ که چه خوب فرموده:

خوشتتر آن باشد که سردلبران

گفته آید در حدیث دیگران

از جندب بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم لشکری از مسلمین را بسوی قومی

از مشرکین فرستاد. و آنها با هم روبرو گشتند در میان مشرکین مردی بود چون می خواست یکی از مسلمانان را بکشد بر او حمله ور شده او را به قتل میرساند مردی از مسلمین وی را تعقیب نمود و ما با خود می گفتیم که او اسامه بن زید رضی الله عنه است و چون شمشیر را بر او بلند کرد لاله الا الله گفت و وی او را به قتل رسانید مژده رسان فتح خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسید و آن حضرت صلی الله علیه وسلم از وی پرسش نمود و آن مرد نیز ایشان را از آن آگاه نمود تا اینکه موضوع آن مرد را یاد آورد.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم اسامه را خواسته و پرسید که چرا او را کشتی؟ وی گفت یا رسول الله او دل مسلمین را دردمند ساخته و فلانی و فلانی را کشت و چند نفر را برایش نام برد.

و من هم بروی حمله ور شدم و چون شمشیر را دید لاله الا الله گفت. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا وی را کشتی؟ گفت: آری. فرمود: اگر لاله الا الله در روز قیامت بیاید با آن چه خواهی کرد؟ گفت: برای من آمرزش بخواه و پیامبر صلی الله علیه وسلم بر این نمی افزود و تکرار می کرد که اگر لاله الا الله در روز قیامت بیاید با آن چه خواهی کرد؟

یعنی هرگاه در روز قیامت کلمه توحید آورده شود و برای او گفته شود: چه گونه کسی را که کلمه توحید را بر زبان رانده

و برایش حرمت وعهد و امان اسلام ثابت شده کشتی! چه کسی شفاعتت رامی کند و کدام کسی از توبه دفاع بر خواهد خواست؟ حرفهای فوق راجدندب صحابی رضی الله عنه روایت نموده بود ولی

بیاید از زبان خود جناب اسامه رضی الله عنه بشنویم که خودش واقعه راجگونه بازگو کرده از حقایق بیشتری حرف می زند و چه گونه از عمل انجام داده ی خود اظهار ندامت می کند.

از اسامه بن زید رضی الله عنهما مرویست که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را به منطقه حرقه از قبیله جهینه فرستاد و ما سپیده دم، مردم را در سرآبهای شان یافتیم من و مردی از انصار یکی از آنان را تعقیب کردیم و چون بوی رسیدم گفت: (لااله الا الله) انصار خود را از او بازداشت و من او را به نیزه زده کشتم و چون به مدینه رسیدیم این خبر به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید و بمن فرمود: آیا بعد از آنکه لااله الا الله گفت کشتی؟ و این سخن را به اندازه تکرار فرمود که آرزو کردم که کاش پیش از این روز مسلمان نشده بودم.

و در روایتی آمده که سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: آیا لااله الا الله گفت و او را کشتی؟ گفتم یا رسول الله از بیم اسلحه این کلمه را گفتم، فرمود: آیا دلش را شکافتی تا بدانی از این سبب آنرا گفته یانه؟ و با اندازه این سخن را تکرار نمود که آرزو کردم که کاش در آن روز اسلام میاوردم.

(وعن ابی عبدالله طارق بن اشیم رضی الله عنه، قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول: «من قال لا اله الا الله وکفر بما یعبد من دون الله، حرم ماله ودمه وحسابه علی الله تعالی») [رواه مسلم]. از ابو عبدالله بن طارق رضی الله عنه مرویست که: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که می فرمود: آنکه بگوید «لا اله الا الله» و کافر شود بآنچه به جز خدا پرستش میشود مال و خونس حرام می شود و باطن او با خدا است. (وعن ابی معبد المقداد بن الاسود رضی الله عنه قال: قلت رسول الله صلی الله علیه وسلم: ارأیت ان لقیتم رجلا من الکفار، فاقتلنا فضرب احدی یدی بالسیف، فقطعها، ثم لاذمنی بشجرة، فقال: اسلمت لله، اقتله یا رسول الله بعد أن قالها فقال: «لا تقتله» فقلت یا رسول الله قطع احدی یدی، ثم قال ذالک بعدما قطعها؟ فقال «لا تقتله» فان قتلته، فانه بمنزلتک قبل ان تقتله، وانک بمنزلته قبل ان یقول کلمته التی قال) [متفق علیه].

(از ابو معبد مقداد بن اسود رضی الله عنه روایت شده که گفت: برای رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتیم: آگاهیم کن هرگاه با مرد کافری رو برو گردم و باهم بجنگیم و یکی از دستهایم رابه شمشیر قطع کند.

سپس از ترسم به درختی پناه برده و بگوید که به خداوند اسلام آوردم آیا او را بعد از این گفته اش بکشم؟ فرمود اورامکش. باز گفتیم: یا رسول الله! او یک دستم را بریده و بعد از بریدن آن این سخن را گفته است. فرمود: اورامکش زیرا اگر وی را به قتل رسانی او مانند توست قبل از آنکه او را بکشی و تو مثل او هستی قبل از اینکه سخنی را که گفته است به زبان آورده باشد.

معنی عبارت (او مانند توست) این است که خون او محفوظ بوده و مسلمان است و معنای (تو مثل او هستی) اینست که تو مباح الدم میباشی برای ورثه او نه اینکه مثل او کافر باشد.

این حدیث می‌رساند که حکم باساس ظاهر صورت می‌گیرد و مادامیکه کسی کلمه شهادت را بزبان راند از نظر ظاهر شریعت به مسلمانی او حکم می‌گردد و ریختن خون او حرام می‌شود.

بناءً از خلال همه جریانات فوق این مطلب واضح گردید که اسلام اعمال ظاهری بنده و ایمان بر اعتقاد و تصدیق قلبی بنده دلالت می‌کند، لذا ایمان و کفر، سعادت و شقاوت بخاتمه حیات اعتبار دارد.

پس مؤمن سعید کسی است که برایمان بمیرد ولو که عمر آن به کفر و عصیان سپری شده باشد و کافر شقی شخصی است که خاتمه عمر آن بر کفر بگذرد ولو که طول عمر آن به تصدیق و عبادت و شکر گذشته باشد.

عن أبي عبد الرحمن عبد الله بن مسعود (رض) قال: حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الصادق المصدوق: (إِنَّ أَحَدَكُمْ يَجْمَعُ خَلْقَهُ فِي بطنِ امه اربعين يوماً نطفَةً ثم يكون علقَةً مثل ذلك، ثم يكون مضغَةً مثل ذلك ثم يرسل اليه الملك فينفخ فيه الروح ويؤمر بأربع كلمات بكتب رزقَهُ وأجله وعمله وشقى أو سعيد. فوالذي لا اله غيره ان احدكم ليعمل بعمل اهل الجنة حتى ما يكون بينه وبينها سبها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل النار فيدخلها، وان احدكم ليعمل بعمل اهل النار حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل الجنة فيدخلها) [متفق عليه]. (چهل حديث نبوی از امام ندوی)

ترجمه: از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که فرمود: رسول الله صلى الله عليه وسلم برای ما سخن گفت که اوصادق، مصدوق (راست گوی، راستگو شمرده شده) است و فرمود: آفرینش یکی از شما در شکم مادر برای چهل روز بصورت نطفه جمع می شود بعد از آن مثل همین مدت علقه (خون بسته) است و همین مدت هم مضغه (گوشت پاره) است سپس فرشته فرستاده شده و در وی روح میدمد و به چهار چیز دستور داده می شود: به نوشتن روزیش، اجلش و عملش و اینکه نیک بخت است یا بدبخت. پس سوگند بخدای که معبود برحقى بجز او نیست همانا

یکی از شما عمل اهل بهشت را انجام میدهد که میان او و بهشت جزگزی نمی ماند ولی نوشته «لوح محفوظ» بروی سبقت می جوید و وی عمل اهل دوزخ را انجام داده بدوزخ داخل میگردد و همانا یکی از شما عمل اهل دوزخ را انجام میدهد که میان او و دوزخ جزگزی نمی ماند ولی کتاب «لوح محفوظ» بروی سبقت می جوید و وی عمل اهل بهشت را انجام داده بان داخل میگردد حافظ شیرازی (رح) فرموده:

ناامیدم مکن از سابقه ی لطف ازل

توجه دانی که پس پرده که خوبست و که زشت.

با این مناسبت بی مورد نخواهد بود اگر حکایتی را که جناب مولانای بلخی در مثنوی معنوی آورده در اینجا نقل کنیم:

بود گبری در زمان بایزید گفت او را یک مسلمان سعید
که چه باشد گر تو اسلام آوری تاییدی صد نجات و سروری
گفت این ایمان اگر هست ای مرید آنکه دارد شیخ عالم بایزید
من ندارم طاقت آن تاب آن کان فزون آمد ز کوشش های جان
گر چه در ایمان و دین ناموقنم لیک در ایمان اویس مؤمنم
مؤمن ایمان اویم در نهان گر چه مهرم هست محکم در دهان
با ایمان گر خود ایمان شماست فی بدان میلستم و فی اشتهاست
آنکه صد میلش سوی ایمان بود چون شمارا دید آن باطل شود
از خلال بیانات گذشته چنین مستفاد میگردد که چنانیکه امام اعظم رحمت الله علیه در کتاب وصیت خود فرموده که ایمان عبارت از اقرار بالسان و تصدیق بالجنان یعنی بالقلب است -

اقرار به تنهائی خود ایمان گفته نمی شود اگرچنین بودی هر آئینه همه منافقین رامؤمن گفتندی و هم چنان معرفت یعنی شناخت خداوند به تنهائی خود ایمان گفته نمی شود و اگرچنین می بود که مجرد تصدیق ایمان گفته می شد پس همه اهل کتاب را مومنین گفته میشد با این دلیل که منافقین در ظاهر اقرار مینمودند ولی تصدیق به قلب نداشتند خداوند درباره ایشان میفرماید که (والله یشهد ان المنافقین لکاذبون) خداوند گواهی میدهد که هر آئینه منافقان به تحقیق دروغ گویند.

هم چنان درباره اهل کتاب فرموده است که: (الذین اتینا هم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناء هم) [آیت 146 سوره بقره]. کسانی که دادیم ایشان را کتاب (تورات و انجیل) می شناسند محمد (ص) را چنانکه می شناسند فرزندان خود را به [نبوت] و این مجرد معرفت اهل کتاب خدا و رسولش را بایشان سودی نمی رساند یعنی مؤمن گفته نمی شوند تا زمانی که رسالت و نبوت حضرت محمد (ص) را نپذیرند و معتقد شوند که رسالت پیامبر آخر الزمان متوجه همه خلق بلکه به جن و انس است ولی آنها عقیده دارند که پیامبری حضرت محمد (ص) صرف برای عرب است و بس و این اقرار و شناخت برای ثبوت ایمان کافی نیست. پس تصدیق رکن حسن لذاته و لعینه ایمان است و احتمالی سقوط را در هیچ مرحله زندگی ندارد، گویا جزء لایتجزاء ایمان است ولی اقرار شرط یا رکن حسن لغیره ایمان

است باین معنی که در بعضی احوال وجود دارد وبا تصدیق یک جا است و تبارز نمی کند مانند حالت اکراه و در حالت اعدا مانند گنگ بودن شخص مکره از ترس اقرار به کلمه شهادت نمیکند ولی شخص گنگ نمیتواند و قادر به تکلم اقرار بالسان نمیباشد لذا در حالت وجود عذر کافر گفته نمیشود و با زوال عذر و تمکین. اگر اقرار نکند کافر گفته میشود چنانچه خداوند درین مورد اشاره فرموده:

(من كفر بالله من بعد ايمانه إلا من اكره وقلبه مطمئن بالايمان) [نحل: 106].

یعنی هر که کافر شود بخدا بعد از ایمان خود مگر آنکه جبر کرده شود بر وی و دلش آرامیده باشد با ایمان. تفسیر آیت فوق اینست که یکی مجرمی است که با وجود شنیدن صد ها دلیل و آیات هم ایمان نمی آورد وبالاتر از آن مجرمی است که بعد از یقین وقبول از شبهات و وساوس شیطانی متأثر شده از دل منکر شود مانند عبدالله ابن سرح که بعد از ایمان آوردن متأثر شده مرتد گردید (العیاذ بالله) اما در بین «الا من اكره» حالات ضروریه را استثنا فرموده یعنی اگر مسلمانی به صدق و خلوص کامل ایمان دارد و یک لحظه روشنی ایمان و طمانیت قلبی از وی جدا نمیشود درین صورت اگر محض در یک حالت مخصوص در اثر فشار و اکراه مجبور گردد که برای نجات خود از خوف لساناً انکار کند یعنی کدام لفظ

خلاف اسلام از زبان وی صادر گردد مجاز است بشرطیکه در آن وقت هم راجع به صحت عقیده در قلب ترددی نداشته باشد ((وقلبه مطمئن بالایمان)) واز آنچه بر زبانش رفته سخت کراهیت و نفرت داشته باشد البته چنین شخصی مرتد نیست بلکه مسلمان دانسته میشود. اما مقام بلند تر (عزیمت) آنست که مرگ را قبول کند و چنان کلمه را نیز اظهار نکند چنانیکه واقعات حضرت بلال (رضی)، حضرت سمیه و یاسر، حضرت حبیب بن زید انصاری و حضرت عبدالله بن حذافه و غیره رضی الله عنهم که در تواریخ موجود است واز نقطه نظر اختصار نمیتوان گزارشات آنها را درین جا درج نمود و کسانی که میل دارند در تفسیر ابن کثیر مطالعه فرمایند.

مرگ انسان

(كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
فَمَنْ رُحِّحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ)[1: آل عمران، 185]

«هر نفس چشنده مرگ است و جز این نیست که تمام داده میشود مزد های اعمال شما روز قیامت پس هر که دور داشته شد از دوزخ و داخل گردانیده شد در بهشت به تحقیق بمراد رسید و نیست زندگانی دنیا مگر متاع غرور "فریبنده"».

همگان لذت مرگ را چشیده نی است بعد از آن هر صادق و کاذب جزای کامل خود را در روز قیامت میبیند، مطلب از کامل اینست که ممکن است پیش از قیامت نیز چیزی سزا با آنها داده شود؛ مثلاً در دنیا یا قبر.

عیش و نشاط عارضی، جاه و جلال ظاهری دنیا انسان را بسیار فریب میدهد که اکثراً مفتون آن شده به بیخردی از آخرت غافل میشوند، حالآنکه کامیابی حقیقی آن است که انسان تا در اینجا "دنیا" است هر کار را از روی نتیجه و انجام بسنجد و به عملی اقدام کند که از عذاب الهی (ج) اورا نجات دهد و به بهشت برین برساند.

تنبیه: از این آیت نظریهٔ بعضی از متصوفین که دعوی می کنند که ما به طلب جنت و بیم از دوزخ نمی باشیم نیز تدقیق می خواهد؛ زیرا معلوم شد که کامیابی اصلی نجات یافتن از دوزخ و دخول جنت است و در خارج جنت هیچ یک از موفقیت های عالیه را نتوان بدست آورد.

در حدیث آمده که: (وحوّلها تدنن) یعنی در اطراف جنت نغمه سرائی می کند، الله تعالی به فضل مرحمت خود ما را هم باین کامیابی نایل و سرفراز گرداند - آمین یارب العالمین.

خداوند متعال در قرآن مجید سوره البقره ارشاد فرموده است: (ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...)

و قنکه ما وشما آمنت بالله و ملائکته... الخ را می خوانیم تصدیق و ایمان خود را به هفت امور غیبیه اعلان میداریم و ایمان به همین هفت امور لازم و ملزوم همدیگراند اگر به شش «مومن به» ایمان داشته باشیم ولی بروز آخرت ایمان نداشته باشیم و زنده شدن بعد از مرگ را یقین نداشته باشیم به هیچ صورت چنین شخص را مؤمن گفته نمی توانیم؛ زیرا شناخت متضمن قبول اوامر و نواهی اوست و از جمله اوامر او تعالی اینست که روز قیامت حق است و زنده شدن بعد از مرگ، عذاب قبر، سوال منکرونکیر، حساب و کتاب در محشر، جنت و دوزخ همه حق هستند.

خداوند عزوجل در قرآن عظیم الشان که آن هم از جمله «مؤمن به» ما مسلمانان میباشد چنین قسم یاد می کند که قول تعالی: (فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ) [1: الذاریات، 23]. ترجمه: به خدای آسمان و زمین سوگند که این (مطلب، یعنی وقوع رستاخیز، حساب و کتاب، جزا و سزا، بهشت برای دینداران، و دوزخ برای بی دینان) حق است، درست همان گونه که شما سخن می گوئید (و سخن گفتن کاملاً برایتان محسوس است و درباره آن شک و تردیدی ندارید).

آنچه را که خدا(ج) به شما وعده میدهد چنانچه به حقانیت گفتار خود معتقد هستید همان طور امور موعود خداوندی را حق بدانید که آمدنی است و در وجود خود بچشم خود می بینید؛ ولی زیبایی های مؤقتی و فریبنده ی دنیا، کثرت مال، مقام و حشمت و ریاست، کثرت قوم، اتباع و پیروان، موثر، تعمیر، باغ و زمین و تفاخر به اموال، اولاد، زن و مرد خدمتگار، نوکر و چاکر، عمله و فعله ی دور و پیش تان شما را از تفکر در باره مرگ و روز آخرت و اطاعت خداوند غافل ساخته است که مجال تفکر در باره آخرت را باقی نگذاشته است.

امور غیبیه از همین لحظه که در پیشاپیش ما قرار دارد آغاز می گردد و تا لحظه مرگ و از مرگ تا قبر، و از قبر تا حیات برزخ

بعداً بعث بعدالموت، بعداً عرض اعمال حسنه و سیئه یعنی حساب و مطالعه اعمال نامه و عبور از صراط و بعداً دخول جنت و دوزخ که خداوند (ج) ما را از دوزخ نجات بدهد می باشد.

مدت باقیمانده عمر تا قدم اجال:

مرگ یک امر حتمی است، هیچ کس انکار نکرده و نمی تواند که از آن گریز نماید. ولی مرگ بوقت معین خود که خدا(ج) آنرا مقرر داشته میرسد ولو در هر کجا باشید-اگر بیدار باشید یا در خواب اگر در عیش باشید و یا در خواری و مذلت اگر در زمین باشید یا در هوا اگر در اطاق باشید و یا در صحرا در آب باشید و یا در آتش- مرگ بسراغ ما ناگهان میرسد: (أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ...) [1: النساء، 78]. «هر جا که باشید در می یابد شما را مرگ و اگر چه باشد در حصار های مستحکم و بلند».

اگر به جهاد شامل نشوید نیز از مرگ گریخته نمی توانید از ثواب جهاد گریختن و از مرگ ترسیدن و از مقابله کافران در خوف بودن سراسر نادانی و دال بر فتور ایمان است. هیچ کس سر به خود مرده نمی تواند بلکه اجل موعود و معین و مقرر دارد، این مدت عمر که از همین لحظه در قید حیات هستیم معلوم نیست چقدر می باشد چقدر دراز خواهد بود و یا چقدر زود فراگیر حال ما میشود. باز هم در باره غیوبیت

مرگ میفرماید: (... وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ) [1: لقمان، 24].

و نمیداند هیچ نفسی که چه خواهد کرد فردا و نمی داند هیچ نفسی که بکدام زمین خواهد مرد، هر آینه خدا دانا و خبردار از همه است.

انسانیکه فریفته ی عیش و نشاط عارضی و رونق و زیبایی موقتی دنیا میشود آیا نمی داند که دنیا علاوه بر اینکه فانی است در حال موجوده هم تمام اسباب آن به تصرف خدا (ج) میباشد.

ترا ز کنگرهٔ عرش می زنند صغیر
ندانمت که در این دامگه چه فتاد ست
نصیحتی کنمت یاد گِیرو در عمل آر
که این حدیث زیپر طریقتم یاد ست
غم جهان مخور و پند من مبر از یاد
که این لطیفهٔ عشقم ز رهروی یاد ست
رضا به داده بده وز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشاده ست
مجو درستی عهد از جهان سست بنیاد
که این عجوزه عروس هزار داماد ست
مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم
جرس فریاد می دارد که بر بندید محمل ها.

حافظ شیرازی "دح"س

هر گاه موضوع ازین قرار است که عمر را اعتباری نیست و هر لحظه ما را تهدید می کند پس در این زمانه پرفتنه و آشوب آیا مجال این را خواهیم یافت که به اعمال صالحه و امور خیریه متوسل و متشبث گردیم؟ کدام وقت فارغ و مطمئن را به طور ریزرف در دسترس داریم که در آن وقت تهدید مرگ نباشد، پس چرا همواره در انحراف و بی راهه و به سوی شر و قبح قدم برداریم و از سعادت های اخروی خود را بی نصیب سازیم.

اگر ما خوف از روز واپسین را با شعور امید آوری و رجاء برحمت خداوند رحیم در نظر داشته باشیم پس هر لحظه او ما را به شاهراه خیر که هر قدم در راه منفعت و توشه راه آخرت باشد سوق خواهد کرد: (و ما تقدموا لأنفسكم من خير تجدوه عندالله هو خيراً وأعظم أجراً) [1: المزمّل، 20].

ترجمه: و آنچه پیش می فرستید برای خویشتن از عمل نیک آنرا بهتر خواهید یافت و بزرگتر با اعتبار مزد.

نیکی که درین جا می کنید آنرا به نزد الله (ج) به صورت اعلی خواهید یافت و به سبب آن اجر بسیار بزرگ نصیب شما میشود، پس چنان مپندارید که نیکی که در اینجا می کنیم در همین جا ختم میشود بلکه این پیش از شما به حضور الله (ج) میرسد که در هنگام احتیاج شدید به کار شما میاید. بنأ طرز تفکر این چنین است که گفته شد.

به یقین مرگ در قبال هر کدام ما و شما قرار دارد و هیچ کدام ما ندیده ایم که کسی از مرگ فرار کرده باشد حتی حضرت محمد (ص) که سید الانبیاء بود و دنیا بخاطر او پیدا شده است: (لَوْلَاكَ لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتَ الْاَفْلَاكَ يَا لَمَّا اُظْهِرْتَ الرَّبُوبِيَّةَ) «هر آئینه اگر تو نمی بودی من کاینات را نمی آفریدم و یا ربوبیت خود را آشکار نمی ساختم». از دست مرگ رها نمی یافت و او دار فانی را وداع گفت و به سوی پروردگار رحلت نمود. پس آیا برای ما چاره برای فرار از مرگ وجود دارد؟ البته کی هرگز نی!

اسراء و معراج محمدی (ص)

قال الله تبارك وتعالى في القرآن المجيد: (سبحان الذي أسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا إنه هو السميع البصير...) [1]:
بنی اسرائیل، 1].

ترجمه: پاک است آنکه ببرد بنده خود را شبی از مسجد حرام بسوی مسجد اقصی که برکت نهادیم گرداگرد آن را تا بنمائیمش بعضی نشانهای خود را، هر آئینه اوست شنوا و بینا.
باید اول فهمید که اسراء در لغت عرب سفر رفتن در شب را میگویند و اگر گفته شود که اسراء لَغَةً شب رفتن را گویند پس ذکر کلمه "لیلا" بخاطر چیست؟ مفسر تفسیر خازن جواب میگوید که خداوند کلمه "لیلا" را بصورت نکره ذکر نمود تا کوتاهی مدت شب رفتن را افاده نماید یعنی بنده خود را در یک جزئی از شب برد و مسافه مدت یکماه یا زیاده از آن را در یک شب طی نمود. تذکیر لیل بر بعضیت شب مینماید. و تفسیر مدارک مسافه چهل شب را در پاسی از شب طی نمودن، مراد کرده است؛ و مراد از مسجد حرم شریف داخل حرم شریف و خانه ام هانی بنت ابی طالب خواهر حضرت علی کرم الله وجهه بوده که دختر کاکای حضرت پیغمبر (رض) میباشد.

مقصد از اسراء از مسجد الحرام تا به مسجد اقصی که در بیت المقدس است میباشد، چون به نص قرآن مجید ثابت شده پس منکر اسراء کافر است. و از مسجد اقصی و از آنجا تا به آسمانها و از آسمانها تا سدرۃ المنتهی و تا آنجا که خدا خواست که به «فکان قاب قوسین أو ادنی» تفسیر شده است. و به احادیث مشهور ثابت گردیده که آنرا احادیث معراج می نامند که تقریباً از سی صحابه کرام منقول است و در آن واقعات اسراء و معراج به بسط و تفصیل بیان شده جمهور سلف و خلف از فقها و متکلمین و صوفیه بر این اتفاق دارند که بنابر توارد ظواهر احادیث صحیحیه در غایت کثرت براین معتقد هستند که آن حضرت (ص) در حالت بیداری با جسد مبارک معراج را نائل شده است. و هم اسراء از مسجد حرام تا مسجد اقصی بوسیله براق صورت گرفته و معراج به آسمانها توسط نردبان بوده که گویا برای آن حضرت (ص) نردبانی نهادند که با آن به آسمانها برآمد چنانچه در بعضی از روایات آمده که چون بر صخره صعود کرد نردبانی برای وی نهادند که بآن بالا رفت و این مجازاً اطلاق نردبان بر چیز روحانی صورت گرفته است. چنانچه امروز اعمار مصنوعی که توسط بشر پرواز داده میشود فاصله های بسیار بعید را به سرعت طی نموده خود را به کره مهتاب، مریخ و یا سیارات دیگر می رسانند.

تمام دانشمندان و حکما یقین می کنند که برای سرعت حرکت حدی نیست مثلاً: یک صد و پنجاه سال پیشتر هیچ کس باور کرده نمیتوانست که در آینده موتوری تیار خواهد شد که در یک ساعت سه صد (300) میل رفتار نماید و یا طیاره بارتفاع ده هزار فوت و زیاده از آن پرواز کند؛ کار های متحیر العقول گاز و یا قوه برق را دیده شود. حالانکه این مخترعات و ماشین ها بدست و فکر مخلوق ساخته شده است.

وقتی که ما از عالم ماده به معنی مراجعه کنیم و به ماشین های خالق کاینات که بلا واسطه پیدا شده با معانی نظر مشاهده نمائیم عقل انسانی از درک حقایق آن مات و مبهوت می گردد، مثلاً تصور کنید که آفتاب در ظرف بیست و چهار ساعت چقدر مسافه را طی می کند و سرعت در فی ثانیه چقدر راه را طی می نماید آتشک و یا برق که از ابر در مشرق میدرخشد و نور آن در مغرب انعکاس می کند - و اگر در راه آن هزاران کوه و کمر هم پیش آید اهمیت پر کاه را هم ندارد.

پس خدائیکه همه این چیزها را آفریده است و این قدرت را با آنها داده است آیا نمی توانست که براق حبیب خود (محمد سردار کونین صلوٰه الله و سلامه علیه) را با آلات برق مجهز و در آن سامان حفظ، حرارت و آسایش او را مهیا کند تا به ذریعه آن آنحضرت (ص) براحت و تکریم زیاد در یک مژده زدن از یک مقام بمقام دیگر منتقل شود چنانچه خداوند حکیم

از همین سبب بیان واقعه اسراء را بلفظ: «سبحان الذی» شروع فرمود تا کسانی که از راه کوتاه نظری و خیال ناقص و محدود خود قدرت نا متناهی حق تعالی را می خواهند در احاطه محدود، وهم و تخمین خویش محصور کنند از گستاخی خود خجل و شرمند گردند.

(إذ یغشی السدره ما یغشی) دید فرشته را و قتی که پوشانده بود سدره را آنچه پوشانده بود، بلی یک روایت خاص برفیق روایت ابن عباس (رض) در شب معراج به سیدنا محمد (ص) میرسد که در این خصوصیت هیچ بشر، شریک و سهیم آن حضرت (ص) نیست.

مفسر خازن (رح) می فرماید که فایده ذکر اسراء از مسجد حرام تا به مسجد اقصی اینست که اولاً با ذکر اسراء تا به بیت المقدس و بیانات نشانی ها و علامات بیت المقدس و مسجد اقصی ذهنیت معاندین و مخالفین حضرت پیغمبر برای قبول حکایت معراج آماده ساخت و رنه انکارشان شدت میافت.

قتاده از انس ابن مالک روایت نموده که به تحقیق نبی اکرم صلی الله علیه و سلم حدیث گفت بایشان از شبیکه به اسراء برده شده بود فرمودند که در اثنائیکه من در حطیم بودم و شاید گفته باشد که من در حجر بودم به پهلوی خوابیده و بعضی گفته اند که در بین خواب و بیداری قرار داشت که ناگاه آمد مرا یک آینده، راوی می گوید و شنیدم حضرت محمد (ص) را که

می گفت: که پس آن آمدنی مرا ما بین این و این شق نمود، مالک میگوید که من برای جارود گفتم در حالیکه او در پهلوی من قرار داشت که چه مقصد دارد گفت که از حصه سینه تا زیر گلون مرا شق نموده و قلب مرا کشید. باز یک طشت طلای را که مملو از ایمان بود برایم آوردند و قلب مرا شستند پس آنرا پوشانیده دوباره به محل آن بازگشت دادند باز یک (مرکب) حیوانی را که کمتر از قاطر و بالاتر از خر بود و رنگ سفید داشت آوردند پس جارود به انس گفت که آیا او براق بود ای اباحمزه؟ انس ^(رض) گفت بلی که می گذاشت قدم خود را به آخرین یا انتهای پهلوی خود و من سوار گردانیده شدم بر آن و برد جبرئیل (علیه السلام) تا که به آسمان دنیا رسید و تقاضای گشودن دروازه را نمود، گفته شد که کیست این شخص گفت جبرئیل هستم گفت همراهیت کیست گفت محمد است (ص) گفت آیا عقب او فرستاده شده بودی گفت بلی، گفت: مرحبا خوش آمدی باد باو که او نیک آینده است که آمده است. سپس دروازه باز شد و خلاص گردید ناگاه دیدم حضرت آدم (علیه السلام) است پس گفت جبرئیل (علیه السلام) که این شخص پدرت حضرت آدم (علیه السلام) است پس سلام داد بر من و من هم سلام دادم و او سلام را جواب گفت سپس گفت آدم (علیه السلام) خوش آمدی باد به فرزند صالح و پیغمبر صالح سپس بالا رفت تا که به آسمان دوم رسید و تقاضای گشودن دروازه را

نمود، گفت: کیستی؟ گفت: جبرئیل هستم. پرسید: همراهیت کیست؟ گفت: محمد(ص) است. گفت آیا خواسته شده بود؟ گفت بلی گفت خوش آمدی باد باو او نیک آینده است که آمده است و دروازه باز شد که دیدم حضرت عیسی و حضرت یحیی (علیهما السلام) هستند و آنها هر دو پسران خاله هستند و بمن گفت که این ها عیسی و یحیی(ع) هستند و جبرئیل سلام داد با ایشان و من هم سلام دادم و آنها جواب سلام را گفتند و سپس گفتند خوش آمدی باد به برادر صالح و پیغمبر صالح، سپس مرا به آسمان سوم بالا برد و تقاضای گشودن دروازه را نمود، گفت کیستی؟ گفت: جبرئیل هستم؟ همراهیت کیست؟ جبرئیل گفت که محمد(ص) است. گفت: آیا خوسته شده بود؟ گفت: بلی؛ گفت: خوش آمدی باد به کسیکه آمده است و نیک آینده است که آمده است و قتیکه دروازه باز شد دیدم که یوسف(ع) است حضرت جبرئیل گفت که این حضرت یوسف پیغمبر است حضرت جبرئیل سلام داد براو و من هم سلام دادم و او سلام را جواب گفت، سپس گفت مرحبا به برادر صالح و به پیغمبر صالح. بعداً بالا برد مرا به آسمان چهارم و اجازه گشودن دروازه را نمود گفت کیستی گفت جبرئیل هستم. پرسید همراهیت کیست گفت محمد(ص) است. گفت: آیا خواسته شده بود؟ گفت: بلی. گفت: مرحبا باد بر شخصیکه آمده است و دروازه باز شد دیدم که ادریس(علیه السلام) است گفت این

ادریس پیغمبر است حضرت جبرئیل سلام داد براو من هم سلام دادم و او جواب سلام را گفت بعداً گفت خوش آمدی برادر صالح و نبی صالح. سپس مرا برد به بالا به آسمان پنجم و اجازه گشودن دروازه را نمود، گفت: کیستی؟ گفت: جبرئیل هستم. پرسید؟ همراهیت کیست. گفت: محمد(ص) است. گفت: آیا خواسته شده بود؟ گفت: بلی. گفت: خوش آمدی و مرحبا باد بر شخصیکه آمده است و دروازه باز شد که هارون (علیه السلام) است و براو سلام دادم و او جواب سلام را گفت بعداً گفت خوش آمدی برادر صالح و پیغمبر صالح. سپس مرا بالا برد به آسمان ششم و دق الباب نمود، گفت: کیستی؟ گفت: جبرئیل هستم. پرسید: همراهیت کیست؟ گفت: محمد(ص) است. گفت: آیا خواسته شده بود؟ گفت: بلی. گفت: خوش آمدی باد باو، همینکه دروازه را باز نمود دیدم که موسی(ع) است گفت این موسی پیغمبر است جبرئیل با او سلام داد و من هم سلام دادم و او جواب سلام را داد گفت مرحبا به برادر صالح و پیغمبر صالح. وقتی که از نزد موسی (ع) گذشتم و تیر شدم حضرت موسی گریان نمود گفته شد که چرا گریان میکنی؟ گفت موسی (ع): به این خاطر گریان میکنم که یک پسر خورد که بعد از من مبعوث گردیده است تعداد زیاد امت او که از امت من بسیار زیاد هستند در جنت داخل میشوند، سپس مرا به آسمان هفتم بالا برد و دق الباب کرد گفت:

کیستی؟ گفت: جبرائیل هستم. پرسید: همراهیت کیست؟ گفت: محمد(ص) است. گفت: آیا خواسته شده بود؟ گفت: بلی. گفت: پس مرحبا به شخصیکه آمده است نیک آینده است. همینکه دروازه را باز نمود دیدم که ابراهیم است گفت جبرائیل: این پدرت حضرت ابراهیم است. پس سلام داد جبرئیل با او و گفت پیغمبر(ص) من هم سلام دادم و او جواب سلام را داد سپس گفت مرحبا باد به فرزند صالح و پیغمبر صالح. باز بالا شدم به سدره المنتهی که یک درخت است که میوه آن مانند کوزه ی کلانیکه دو مشک آب ببرد - کوزه های دیار - هجر و برگ های آن مانند گوش های فیل ها، گفت: این درخت سدره المنتهی است.

حضرت پیغمبر(صلوات الله و سلامه علیه) می فرماید: که آنجا چهار نهر بود دو نهر باطنی و دو نهر ظاهری پرسیدم که این دو نهر چه هستند ای جبرئیل؟ گفت: آن دو نهر باطنی دو نهر جنت هستند و دو نهر ظاهری دریای نیل که در مصر است و دریای فرات که در عراق است سپس بالا کرده شدم به بیت المعمور بعداً آورده شد بمن یک ظرف پر از شراب و یک ظرف پر از شیر و یک ظرف پر از عسل حضرت پیغمبر (ص) میفرماید: که من ظرف شیر را انتخاب کردم.

وظایف دینی در بارهٔ اولاد

(لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكَوْرَ - أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنِاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيْمًا إِنَّهُ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ) [1: الشوری، 49-50].

ترجمه: مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است. هر چه بخواهد می آفریند. به هر کس که بخواهد دخترانی می بخشد و به هر کس که بخواهد پسرانی عطاء می کند. و یا این که هم پسران می دهد و هم دختران. و خدا هر که را بخواهد نازا می کند. او بس آگاه و توانا است.

رنج باشد و یا راحت همه احوال از جانب خدا (ج) فرستاده شده، در آسمانها و زمین فقط سلطنت او و تنها حکم او جاری است هر چیزی را که بخواهد می دهد و بکسی که نخواهد نمیدهد. حالات گوناگون دنیا را مطالعه میکند، بکسی هیچ اولاد داده نمیشود و بعضی کسان تنها دختر دارد و بعضی فقط پسر. بکسی پسر و دختر هر دو داده میشود توأم باشند یا جدا جدا. کسی درین باب نه مجال دعوا دارد و نه طاقت معارضه. فقط آن مالک حقیقی میداند که کدام شخص را بکدام حالت نگهداشتن مناسب است همان ذات تعالی بر وفق علم خود تدبیر میکند. هیچکس مجال ندارد که ارادهٔ او را باز دارد و یا بر تخلیق و تقسیم او تنقید کند. کار عاقل اینست که در همه حالات سرد و

گرم بسوی همان ذات رجوع کند وهستی ناچیز خود رامدنظر داشته از تکبر یا کفران نعمت دست بر دار باشد.

حضرت خواجه عبدالله انصاری در تفسیر ادبی و عرفانی خود در تحت تفسیر آیت فوق الذکر فرموده اند: چنانیکه به لوط(ع) پسر نداد وبه ابراهیم(ع) دختر نداد وحضرت عیسی و یحیی علیهماالسلام را عقیم گذاشت وبه حضرت محمد(ص) پسر داد وهم دختران ولی پسران او در صغارت فوت نمودند واز دختران یک دختر (حضرت بی بی فاطمة الزهرا) باقی ماند که با حضرت علی(رض) ازدواج واز ایشان حسن وحسین رضی الله عنهما باقی ماند.

(هوالذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء) یعنی او آن ذاتیست که صورت می بندد شما را درشکم های مادر چنان که خواهد.

یعنی خداوند تواناست چنانیکه خواهد در رحم شکل مردم را درست گرداند خواه از آمیزش پدر وخواه تنها از قوه منفعله و مادر باشد ازین جهت میفرماید:(هوالعزیزالحکیم) یعنی او غالب است که قوتش محدود نیست وحکیم است چنانکه خواهد کند حوا(ع) را بی مادر وعیسی مسیح را بی پدر وآدم(ع) را بدون پدر ومادر آفرید وکسی نتواند حکمت بالغه او را احاطه نماید. بهر حال تکاح نمودن از جمله ضروریات حیات انسانی است زیرا خداوند متعال حضرت آدم(ع) را بدون پدر و مادر از خاک بوجود آورد.

مفسرین کرام میفرمایند که: حضرت آدم بعد از خلقت تنها گشت وگزار میکرد و هر جانور غیر جنس خود را میدید که

با جفت یعنی ماده خود میگردد متوجه اوشده در دل خود آرزو میکرد که کاش هم جنس من هم میبود که به صحبت او انس گیرم یعنی انس والفت داشته باشیم ازین جهت به انس یا انسان مسمی شده است.

بر حضرت آدم بنابر داشتن تشویش هم جنس خواب غلبه کرد و خواب رفت. خداوند به توسط فرشتگان از پهلوی چپ حضرت آدم بی بی حوا را خلق نمود.

حینیکه آدم(ع) از خواب بیدار شد دید که از جنس او شخصی دیگری در پهلوی او نشسته پرسید: تو کیستی؟ فرمان رسید که این کنیز ماست نام او حوا میباشد برای اُنست تو پیدا کرده ایم. بنابر غریزه که در سرشت انسان تخلیق گردیده حضرت آدم خواست که دست باو رساند. حکم رسید که دست به او مرسان تا وقتیکه مهر او را ندهی والقصه...

بنابراین برای اینکه از تطویل بحث جلوگیری کرده باشیم داخل موضوع میشویم:

همانطوریکه پدر ومادر بر اولاد خود حقوقی دارد- اولاد هم بالای والدین حقوقی دارند که در شریعت اسلام از جمله اوامر ضروری دانسته شده است که باید والدین مسلمان جداً آنرا در نظر داشته وبموقعش عملی نمایند.

این حقوق عبارت است از آذان گفتن در گوش راست واقامت در گوش چپ، تحنیک، تسمیه بنام های خوب، ختنه، اولاد را دوست داشتن، تربیه خوب، احکام وفرائض اسلامی را تعلیم دادن، در کودکی به مصارف وحفظ الصحه اُش توجه نمودن، پیشه و فن را آموختن وبعد از بلوغ مطابق به میل وخوااهش

مشروع و معقولش زمینه ازدواج را برایش مساعد ساختن و سایر خوبی های زندگی را برایش آرزو داشتن است که قرار ذیل به دو مورد آن توجه صورت گرفته است:

1- آذان دادن: آذان دادن در گوش راست و اقامت گفتن در گوش چپ مولود مستحب است، زیرا زمانیکه نوزاد از بطن مادر از تاریکی های ثلاثه (تاریکی مشیمه، تاریکی رحم و تاریکی شکم) بدنیا می آید و چشم بروشنائی می گشاید باید اولین سرآغاز شنیدنش نیز به روشنائی معنوی شعائر اسلامی که دلالت بر خالقیت و کبریائی رب تعالی مینماید باشد و از جمله مسموعات اولی وی باشد و بموجودیت ذات خالق توانا و حقانیت رسالت حضرت محمد(ص) تلقین گردد. چون شیطان لعین در کمین است در حدیث شریف است که فرزند آدم هنگام ولادت چون از بطن مادر بزمین می آیند شیطان آنها را مس مینماید تنها حضرت عیسی و بی بی مریم از آن مستثنی میباشند زیرا دعای مادر مریم ببارگاه الهی مورد اجابت واقع شده بود که گفت: خدایا! اولادی که در بطن من است او را مُحرَر یعنی بنام تو آزاد میکنم و او را مریم نام نهادم، او را واولادش را از شر شیطان مردود در پناه تو می آورم. دعای او مستجاب شده بود بنأ هر دو مادر و پسر (حضرت عیسی و مریم) از شیطان مصون ماندند.

اولاد در اصل به فطرت اسلامی تولد میشوند چنانکه تخم ایمان و طاعت در جوهر فطری انسان بصورت مخفی گذاشته شده است (ألست بربکم، قالوا بلی) این فطرت بعد از کبارت و ظهور

دانش و تمیز ظاهر میشود. اما در مقابل؛ احوال گرد و پیش (محیط زندگانی) و اثرات خارجی نیز تأثیر بسزای خویش را دارد چنانچه در حدیث شریف بیان شده که:

(کل مولود یولد علی الفطرۃ الاسلام فأبواه یهودانه أوینصرانه أو یمجسانه...) یعنی هر طفل انسان به فطرت ایمان و اسلام روز ازل که خطاب آیامن پروردگار شما نیستم همه به یک آواز بلی گفتند و گفتند آری حقیقت است که تو پیدا کننده همه ما و کائنات هستی تولد میشوند. پس والدینش او را یهودی، نصرانی یا مجوسی (آتش پرست) و غیره میسازند. همان تأثیرات محیط ولادت و زندگی و ماحولش او را متأثر میسازند مانندیکه آب رنگ ظرف را میگیرد مولود هم تابع اثرات محیط زیست و ماحول آن میگردد. بناً چون شیطان لعین برای مس و عمل شیطانی خود به مولود نزدیک میشود از جانب دیگر در حدیث شریف آمده که شیطان حینیکه کلمات آذان را میشنود باد آن میراید و فرار می نماید. لهذا با گفتن کلمات آذان و اقامت از یکطرف اولاد بسوی خدای یکتا و دین اسلام و عبادت دعوت میشود و از سوی دیگر این عمل بر وسوسه های شیطانی غلبه حاصل میکند.

چنانچه حضرت رسول اکرم (ص) خودش همین کار را کرده و به دیگران نیز هدایت و امر فرموده اند چنانچه که ابو رافع (رض) چنین روایت نموده است:

(رأيت رسول الله (ص) أذن في أذن الحسن بن علي حين ولدته فاطمة بالصلوة) [ابوداود: ج 2 ص 219، ترمذی: ج 1 ص 183].

یعنی پیامبر (ص) را دیدم که در گوش حسن بن علی رضی الله عنهما در آن هنگام که فاطمه (رض) وی را زائید آذان داد بمانند آذان دادن در نماز.

و از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما نیز چنین روایتی آمده است که:

(أن النبي (ص) أذن في أذن الحسن بن علي يوم ولد وأقام في أذنه اليسرى). هر آینه پیامبر (ص) در گوش حسن پسر علی روزیکه تولد شد آذان دادند و در گوش چپ وی اقامت ایراد فرمودند.

و آن حضرت در حدیث دیگری چنین فرموده اند:
(من ولد له مولود فأذن في أذنه اليمنى وأقام في أذنه اليسرى، لم تضره أم الصبيان) [بيهقي].

کسیکه برایش اولاد تولد شد و در گوش راست وی آذان و در گوش چپ آن اقامت نمود از ام الصبيان برایش ضرری نمیرسد. «ام الصبيان باد و یا جنی است که باطفال سروکار دارد و ضرر میرساند».

همچنان حضرت پیامبر (ص) فرموده است:
(افتحوا على صبيانكم أول كلمة بلا إله إلا الله) [حاکم].
اولین کلمه را بر کودکان خویش به لا إله إلا الله آغاز نمایید.

2- تحنیک اولاد نوزاد: یکی از آداب اسلامی وامور مسنونه اینست که: بعد از ولادت طفل نوزاد کام و دهن طفل با خرماى جویده شده ویا شیرینی دیگری مالیده شود واین عمل در عربی بنام تحنیک یاد میشود واز جمله سنت های رسول اکرم میباشد و فواید زیادی دارد که یکی از آن فواید اینست که عضلات دهن طفل را بحرکت می آورد و در نتیجه عضلات دهن طفل تقویه شده و برای مکیدن پستان مادر مساعد میگردد. درمورد تحنیک حضرت ابو موسی (رض) چنین فرموده است: (ولد لی غلام فأتیت به النبی (ص) فسماه ابراهیم فحنکه بتمره و دعا له بالبرکة و دفعه إلی) [بخاری شریف].

برایم پسرى تولد شد من او را بحضور مبارک پیمبر (ص) بردم و او او را ابراهیم نام گذاشت و او را به خرما تحنیک نمودند (خرمای جویده را بداخل دهن و کام وی مالیدند) و برایش دعای برکت فرمودند و برایم واپس دادند.

شناسنامه مختصر تهیه کننده:

اسم و تخلص: بسم الله «شریفی»

ولد: حاجی محمد شریف

سال تولد: 1363 هـ ش (بغلان)

تحصیلات: لیسانس شرعیات بلخ - افغانستان

وظایف و مسؤولیت ها تا اکنون:

- موسس و مدیر مسؤل نشریه کاروان بیان.
- موسس و مدیر مسؤل ماهنامه ندای پامیر.
- موسس و مدیر مسؤل نشریه عقاب.
- رئیس نهاد فرهنگی واجتماعی مردم روشن ضمیر میهن.
- مسؤل کتابخانه «معرفت» در بغلان
- رئیس اطلاعات و فرهنگ بغلان
- رئیس اطلاعات و فرهنگ غور
- رئیس اطلاعات و فرهنگ غزنی

آثار چاپ شده:

- 1- طلسم دهر (مجموعه شعری).
- 2- مهر و جهیزیه زن در اسلام.
- 3- سکولاریسم از دیدگاه اسلام.
- 4- یاد داشت های قرآنی (تهیه و تدوین).
- 5- غزنه در آینه شعر //
- 6- شعر جوان غزنه //

آثار زیر تحقیق و آماده به چاپ:

- بلند قامتان تاریخ (بغلان).
- شناخت یهود.
- مسیحیت و اهداف آن.
- آسمان دف حیرت میزند.
- مجموعه داستان های کوتاه.
- نقشه های استعمار علیه ما.
- از شقاوت تا سعادت ...